

در بیان حدیث ساق

ساق کرده بر سپیدیم که این چه چیز است خضی فرمودند که این عظم ساق است کعب نیست  
و ظاهر است که این حدیث صحیح صحیح است در آنچه علامه در حدیثی است و قابل تاویل نیست  
و لهذا در مختلف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ابراز کرده این حدیث است و در منتهی الطالب  
در استدلال بر مطلب مذکور با کتب بهین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر شده و  
از شیخ شهید علی الرضوی عجیب است که با آنکه در کتابت کتب حدیث غلو در ذکر دلائل علامه  
بر مدعی مذکور و تزیین آنها دارد این حدیث را نقل نکرده و جوابی از آن نگفته و حال آنکه  
دلیل عمده علامه در این باب بر حدیث است و مدار او در اثبات مطلب مذکور بر این است  
و عجب آنکه حدیث مذکور را اول دلائل خود ساخته است بر آنکه کعب فیشای قدم است نه  
مفصل میان ساق و قدم با آنکه دلالتش بر خلاف آن از افتاب روشن تر است فاعلم و اما او  
الاصحار و بعد از آن استدلال کرده است با آنچه پیشتر صدق از امام محمد باقر علیه السلام  
روایت کرده است که آنکه وصف کعبی ظهر القدم یعنی کعبی بیان کرده که در پیش پا است  
او از امام مذکور علیه السلام نقل کرده است که آنکه علیه السلام وضع بدنه علی ظهر القدم  
و قال هذا هو الکعب یعنی امام علیه السلام گذاشتند دست مبارک خود را در پشت پا و  
بنست کعب یا و حال آنکه هیچ یک از این دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه حری  
که مفصلی که او از کعب دانند بر پشت پا واقع است چنانچه بعد از این بظهور خواهد آمد  
فشاء الله تعالی و اما اهل لغت اگر ایشان توضیح کرده اند با آنکه جمیع مفصلها و بند  
اگر در میان فی و نیزه میباشد کعبی نامند از اینجمله در صحاح باین عبارت مذکور است  
که کعب الراجح النواشره اطرافه لا نابیت و مغرب باین عبارت که الکعب هو العقد بین  
الکف و بین فی الفص و در قاموس باین عبارت که الکعب هو کل مفصل للعظام و العظم التام  
فی القدم و حاصل معنی عبارت مذکور اینست که مفصل را و بندهای نیزه و فی و کعب  
اند و ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت است گفته است که الکعب هو الذی فی اصل القدم

انکه بفسرند گویند مخالف مدلول احادیث و اخبار نیست که از ائمه اطهار صلوات الله  
 علیهم برود این باب و این شده پیش آنکه بمان برده است که عبارت علماء هم موافق  
 است بانکه عبارت آن که از ایشان نقل کرده صریح است در آنکه کعبه و استخوان برآمد  
 است در پشت پاهای او و مفصلی که او معنی کعبه میداند نه در پشت پاهای او واضح است و نه  
 برآمدگی دارد و حال آنکه هر کس نظر در این مقام کرده بدیده بصیر و نظر خیر <sup>امکان</sup> درنگرد  
 میساید که شکیات مذکور بر علامه در موقع خود نیست و اما آن دانش او از الودکی <sup>مثلاً</sup>  
 آن پاکست بلکه آنچه او بر آن رفته عین صواب است و هیچ شبهه در حقیقت آن نیست و <sup>حجتاً</sup>  
 صحیح بان ناطق است مدلول عبارت علماء بان موافق و آنچه علماء شریح در این مقام  
 ذکر کرده اند دلالت واضحه بر آن دارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند بلکه آنچه  
 تحقیق از ایشان برانند مرشد بانست که کلام علماء اهل سنت که قبل از علامه بوده اند  
 صریح است در نسبت قول مذکور بعلما شیعه و کتب ایشان ملو است از شکیات که در این  
 باب بر شیعه کرده اند و ما این اجمال را بر وجهی که تفصیل میدهیم که کوی دارد این مقام شبهه  
 نمائند والله التوفیق **تفصیل اجمال** روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام بطریق  
 صحیح از زاده و بکر پسران اعمش از امام است که الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام  
 عن رسول الله صلى الله عليه وآله فدا عابطتک و نور فیه ماء ثم خلق وضوء رسول  
 الله صلى الله عليه وآله و فی آخر الحديث فلنأخذ اصلک الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی  
 الفضل دون عظم الشاق فقال هذا عظم الشاق یعنی بر سینه تدان ایشان از امام محمد باقر  
 علیه السلام که وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بوده است پس امام علیه السلام در مقام  
 بیان آنکه طلب کردند طشوی با طرفی که در آن پاره ای بود و حکایت وضوی پیغمبر صلوات  
 الله علیه و آله کردند و در آخر حدیث مذکور کرده اند که بعد از آن ماریهای انحصار کرده  
 رسیدیم که کعبه کجاست حضرت فرمود اینجاست اشارت بمفصل کردند که در تحت استخوان

ناموفا  
مقام

نیست و اگر برآمدن خواست که در بین و بسیار قدم واقع است چنانچه فخر اهل سنت است  
 هیچ شک نیست که مسیح نزد یحیی پس بران منتهی نمیشود و حال آنکه این واقع است بانکه مینا  
 کعبین که نهایت مسیح باشد تمام شد و ترجمه کلام شیخ علی محمد الله در شرح قواعد و شیخ زین  
 الدین علی الخرنوبی روی ایشان کرده و در شرح او شاد بعد از آنکه در حدیث نقل کرده  
 که دلالت دارد بر آنکه کعب بر ظاهر قدم واقع است عبارتی آورده که حاصل معنی آنست که  
 هیچ شک نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظاهر قدم واقع نیست بلکه مفضل باشد  
 و قدم است و مفضل میان دو شیئی نمیشود و آنکه بود که در وسط یکی از دو شیئی مذکور باشد و  
 است از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمیع از عبارات اصحاب غیر این معنی میدهند  
 معنی کلام ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و در آن باب اشتیاقی ما حاصل کرده اند بار آورده  
 آنکه کسی که معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل کرده بر او مشبیه نخواهد بود که مراد ایشان  
 بکعب مفضل میان ساق و قدم است و بعد از آن نقل عبارات مذکوره بچین کرده و حال  
 آنکه هر کس که بهره از طرفی تحصیل معانی از عبارات داشته باشد تا خواهد معنی مفضل  
 را از عبارات مذکور تحصیل کند نه خود زاهی بران خواهد یافت و ندانم نهائی راه انرا  
 خواهد نمود اشقی ترجمه کلام زید اکرام خلاصه کلام اشقیع این سه شیخ بزرگوار در مقام  
 الله در این مقام بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفان خود آورده  
 کرده اند و ترجمان مذکور شد ظاهر همیشه دایر است بر پنج سراق ل آنکه کعبی را معنی گفته  
 که هیچ کس از اهل اسلام بان قابل نیست این حرف را جماع مرکب و احداث قول ثالث است که  
 هیچ کس بخوبی از آن نکرده و هر آنکه معنی مذکور مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهم  
 شود چه هیچ کس از ایشان قابل نشده است با آنکه کعب مفضل است سپهر آنکه اینچنین  
 مشتاق لفظ ذکر کعب کرده اند بان موافقت ندارد چرا که ایشان گفته اند کعب از کعب معنی  
 نفع و نشاء مشتق است و در مفضل که او کعب داشته اند و توارثا عندهست چنانچه

کعبی  
 کعبی  
 کعبی

انفسه را ایشان داده که مراد او ائمه لغت اهل سنت است ایشان را در آن خلاف است و همه بر آن  
 نیستند و اگر مراد لغویین شیعه است هیچ کس از ایشان بان قائل نشده بلکه همه اتفاقاً او را  
 بر آنکه کتب جناب قدم است تا اینجا کلام شیخ شهید بود و ذکر فی الحقیقه او شیخ بر علامه  
 قدس سره از حد اعتدال تجاوز داده است و سخن را در مخطبه نیز بیفت و نویسنده مذکور  
 کتب را و حال آنکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست که حق با علامه است و شیخ مذکور  
 در موقع خود نیست انشاء الله تعالی و عجب تر اینکه شیخ علی اعلا الله شان نیز در این  
 نشیخ بیعتا و کرده و در شرح قواعد الاحکام عبادی بر او کرده که ترجمه اش این است آنچه  
 علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آنچه در کتب علماء علماء بر آن اجماع کرده اند و او درین  
 شفر است و مع هذا در بعضی از کتب خود ادعای کرده است که مراد از عبادات اصحاب و تفسیر  
 کتب این است و کتب که عبادات ایشان را بر غیرین معنی حمل کرده تحصیل معنی کلام ایشان خود  
 نکرده است و استدلال کرده بر مطلب مذکور بعضی احادیث و بکلام اهل لغت و این معنی از علماء  
 بغایت عجیب است چرا که عبادات علماء اصریح صحت در خلاف آنچه او دعوی کرده و تا طو است  
 تا آنکه کعبین در استخوانی است که از میان ظاهر قدم بر آمده و در پیش سانی که جای فصل شرک  
 نقل عربیت قابل تاویل نیست و احادیث لغوی نیز صریح است در آن و کلام اهل لغت در آن  
 مذکور مختلف است و از اهل لغت شیعه هیچ کس خلاف نکرده و آنکه کتب برآمدگی ظاهر قدم است  
 و عهد الرضا که از مشاهیر لغویین شیعه است در کتابی از کتب خود سخن را در این مقام ضبط تمام  
 داده و شواهد بسیار بر او کرده بر آنکه کتب برآمدگی مذکور است و بالجمله اگر از فصل بیان سنا  
 و قدم که کتب را بان تفسیر و نفس مفصل داده کرده که در عبادات هیچ یک از علماء شیعه و سنی  
 بان موافق است و نه کلام اهل لغت و آنچه در استنطاق لفظ کتب مذکور اند از ان ابائی تمام  
 دارد چرا که استنطاق انرا از کتب لغوی نفع و نسا عباد کرده اند و گفته اند از اینجا است که چون  
 ایشان و خیر بر پیاده عربی گوید کتب تدعی لغوی و حال آنکه مفصل بر آمدگی و نویسنده

نویسنده

بر علماء كرده است و حال آنكه پنجاه و بران و فداست احداث قول ثالث و خلاف جمع عليه جمع  
 امت است از جمله شيخ شهيد عليه الرحمه در كتاب كرمي عبارتي را برده كرده كه ترجمه اش اينست شيخ  
 جمال الدين مطهر دهنائي قائل شده است بانكه كعب مفضل بيان ساق پا و قدم است و عبارت  
 اصحاب بر امام بران حمل كرده و حكم مذكور را مدلول كلام امام محمد باقر عليه السلام دانسته و شده  
 كرده است بران بر و ايشان دراره از محمد باقر عليه السلام بران وجه كه روايت مذكور منضم منجم  
 ظمرفدي است و چون تفسير شده در عبارت حديث كه اشعار بر شخصيت و بغير داشته  
 باشد ظاهران افاده وجود استيعاب ميكنند يعني فراموش تمام پشت پا بهارا و اين كافي محفوظ  
 ميواند شد كه كعب كه نفايت مسوح است مفضل بيان ساق قدم باشد كه ضاهي ظمرفدم است  
 و بانكه معوق مذكور نزد بكار است با پنجاه امثالت در تفسير كعب ذكر كرده اند و جواب بران است  
 كه ظمرفدي است كه در حديث زاره واقع است نميواند بود كه بر وجه اطلاق ما خود باشد بلكه  
 ناچار است كه بر مفسد محمول شود چرا كه مفاد اطلاق و جواب استيعاب تمام ظمرفدم است طوكا  
 و عرضا و هيچ كس از علماء قائل بان نشاء چه از كلام هيچ كس حكم بر وجه استيعاب غير ظاهر است  
 و كلام امام محمد باقر عليه السلام كه اذا سمعت شي من راسك او قبي من فديك ما بين يدي  
 الى اطراف الاصابع فدايها يعني هر گاه سخن كني بعضي از سر خود را با بعضي از پاها خود را از  
 كعبين تا سر انگشتان هر سه كافي خواهد بود ترا و اداي واجب و ضمن ان منحوق خواهد بود  
 و روايت زاره و بكار است اعين كه با ترجمه اش سبوت كونايت نص است در خلاف ان و شيخ  
 ابوالفاسم عليه الرحمه در كتاب معتبره كه از مصنفان است كه روايت استيعاب استيعاب  
 فديهين بهيچ بلكه كفاف است انقد كه شما مستمع در ضمن ان منحوق باشد از سر انگشتان تا كعبين  
 و اگر چه بعضي يك انگشت باشد مدلول اول اجماع فقهاي اهل بيت عليهم السلام بران در  
 معطوف بودن در اين روايت وضو كه سبوت كونايت بر راس كه با اتفاق مسيح بعضي از ان واجب  
 چرا كه معطوف بيان دهد در جميع احوال در حكم معطوف علت باشد و اما اهل لغت كه نسبت اين

مانند بائنه

و اگر چه بعضي يك انگشت باشد مدلول اول اجماع فقهاي اهل بيت عليهم السلام بران در معطوف بودن در اين روايت وضو كه سبوت كونايت بر راس كه با اتفاق مسيح بعضي از ان واجب چرا كه معطوف بيان دهد در جميع احوال در حكم معطوف علت باشد و اما اهل لغت كه نسبت اين

الاصاب الى الكعبين ويراد بالكعبين هنا المفضل بين الساق والقدم ونحو عبارة علماء  
 اشتهاء على غير المفضل يعني مسح باها مبادا نزل نكتتان با واقع شود تا كعبين و مراد  
 بكعبين در اين مقام مفصل بيان ساق و قدم است و همچو را كه از عبارات علماء غير  
 اين معنى فهمند امد و حكم كرده اند بانكه كعب فناء و قدم است يعنى بلندى همان پيشه است  
 اشتهاء شده است و معنى عبارت ايشان از خوب و محصيل نكرده اند و بعد از ان عبارت  
 ايشان را بچنين نقل كرده و بر حقيقت مذهب خود چندان دليل ايراد كرده اول حديث صحيحى كه  
 شيخ ابو جعفر طوسي عليه السلام از زواره و بغير دين اين سخن نقل كرده است و در ضمن  
 ان حديث چنانچه بعد از ان مذکور خواهد شد مذکور است كه ايشان گفته اند سوال كند  
 از امام محمد باقر عليه السلام كه كعبين كجاست حضرت بر زبان مبارك جارحى ساختند  
 كه ههنا يعنى المفضل و من عظم الساق يعنى شاره كند و مفصل كه زير استخوان ساق  
 و فرود نديا پنجاست در حديثى كه از ابن ابى عمير از امام محمد باقر عليه السلام روايت كند  
 كه انحصار كتاب منويعه صلى الله عليه واله مكرودند تا انكه گفته اند و مسح على مقدم  
 راسته ظهر قدمين يعنى مسح كردند پيش سر او پيش تمام باها را بر اين وجه كه عبارت  
 ظاهره لاكث دارد بر انكه تمام پيش باها را مسح ميبايد كرد و اين گاهى ميشو اند شد كه  
 مسح نام مفصل ساق واقع شود ستمى انكه كعبين اين معنى نرود بگراست با پنجاه اهل لغت  
 ان ذكر كرده اند و در كتاب فقهى اطلبه نيز كه از مصنفات او است بيان عبارت ايراد كرده است  
 خدا شيبه عبارت علماء ساعلى بعضى من لا مزيد يحصل لى معنى الكعب والصابطه من  
 زواره فى الصحيح يعنى به خطبوه كه مشبه شده است عبارت علماء ما بر بعضى كه زيادى باها  
 در محصيل معنى از عبارت ندارد و در معنى كعب اعماد بر حديث صحيحى است كه زواره روايت  
 كرده و روايت اولى را بعد از ان نقل كرده است و جميع علماء بغير بعد از و خوش دعوى در  
 پيدائش ناخذ اندا نكار اين معنى كرده در مقام شنيع بسيار ابرو شده اند كه در حديث  
 صحيح

عبارت ايشان را  
 در حديث صحيحى  
 كه از ابن ابى عمير  
 از امام محمد باقر  
 عليه السلام روايت  
 كند



ساعت از حضور مکرر واقع میشد باشد پس مسجدی که از ایشان در آن وضو بر اعتراف تمام او  
 شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضور نبی شاهد مسیح کردند و عدم تضرع حضور  
 بمنع از مسیح کور و تضرع بر ایشان بر آن نیز اشعار بر صحت مسیح داشتند باشد چرا که نحو تضرع حضرت  
 ایشان از این جهت مذکور شد تصور و منع از مسیح نیست و لکن آن تضرع بر ظاهر آنها از بخت  
 ظاهری قائم است پس حد مذکور نیز بعد از تضرع نظر حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما  
 چنانچه از آنکه چنان بود و آنچه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل آن کرده اید در طریق ما  
 روایات متعدده منواله از آنحضرت و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین  
 خلاف آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام  
 کرده اند و هیچ شکی نیست که ایشان بطریق خود اعتراف نمودند و ائمه تضرع شما و اما  
 نشینی که شما در آخر مناظره خود بر ما کردید و نسبت تضرع قرآن و عدول از سنت پیامبر  
 ما معارضه و مثل آن باشد ما نمیکنیم بلکه میگوئیم حضرت الله لنا و لکم و بخا و زعنا و عنکم و  
 علینا و علیکم بالتوفیق و الهدایه و عصمانا و اباکم غایب است لکن لکن و القوابر نماز  
 شما میباید دانست که مراد بکعبین مدینه کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا  
 آمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام الناس از آنکه نام میکنند  
 اما نزد علماء امامت و حجت الله انچه سخن از ایشان که از شیخ شهید این طرف است ذکر کرده  
 اند اینست که در واسط خوان بر آمده است در میان پشت پا ما بین مفضل ساق و قدم و مشط  
 که استخوان پنج انگشتان پا باشد از علماء مفسدین نیز بعضی عبادت نهاد در رضا بنف ایشان  
 یافته شده که حسب ظاهر اشعار بر آن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه السلام بر آن و فسر  
 که کعب عبادت از مفضل میان ساق و قدم است و تضرع کرده است بانکه مذکور است  
 اینست و جو که از قدم و عبادت اصحاب غیر این فهمیده اند معنی کلام ایشان از خوب فهمید  
 اند چه در کتاب مخالف که از مصنفان است و است باین عبادت ادا کرده که مسیح از خلیفین من زین

در کتب صحیحین  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره





باشد بواسطه مجاورت ضرب و اینجا هر دو شرط مفقود شده است پس حمل آن بر بدیهی است  
از نحو بان صحیح نباشد و کلام الهی را بر آن محمول ساختن با وجود قیام لحن الاوت در یکی نماند  
تا خوشی داشته باشد و اما عطف بر شکم بواسطه اشعار مذکور اما اگر چه صاحب کشف  
بر آن کرده است اما تا خوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چرا که با اتفاق سخات  
باید معطوف در حکم معطوف علیه باشد و بر نقد بر مذکور معطوف علیه محکوم صحیح  
مطلق است معطوف محکوم فعیل شبیه عیج پس عایب امر متفوق علیه باشد و از  
عافل رسید چون سراوار باشد که بگوید که اگر من بدئا و عمر و استخرت من خالد و بکر قصد  
کند از عطف بر بر خالد که اگر چه <sup>و</sup> کوه شبیه منخرت و نیز عامل در معطوف و معطوف علیه  
چنانچه سینون کر یافت بجز است و بر نقد بر مذکور عامل اسمی خواهد بود که باعتبار عمل  
اورد معطوف علیه معنی حقیقی از او اراد شده باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی مجاز  
از قبیل عمو مجاز که عبارت از استعمال لفظ است در معنی حقیقی و مجازی با هم و اعمال آن  
معنوی را لفظی اراده شده باشد و این بر نقد بر معنی از قبیل معا و لغز خواهد بود و در قرآن  
مثل ان وارد نیست حمل قرآن بر آن نزد مفسرین مجوز نه و طرفه بر این که صاحب کشف مجوز  
نکرده که صیغه امر عساوا محمول بر افاده وجوب ندب شود و گفته است امر بیاید یاد  
معنی وجوب مستعمل باشد یاد معنی ندب و استعمال آن در هر دو از قبیل معا و لغز است و  
قرآن بر آن جایز نیست و این توجیه را مجوز نکرده است و اما مسیح بر خفتن بواسطه آنکه  
ذکر آن در کلام مطلقا نیست نه صریحا و نه کما یدر و پوشید ز خفت در مجاز در آن چنین  
نبوده که آن فریب مفاهمی بر آن تواند بود پس کلام را بر آن هیچ باشد دلالت نماند  
و تکلیف با سنیاط آن از اینها از قبیل تکلیف بما لا یطاق باشد و اما آنچه از احادیث  
و اخبار نبوی نه که بید میگوئیم بر نقد بر صحت سند معارض است با مثال آن احادیثی که  
یدما انما اطاعوا الله علیهم بطرف متعدده و روایات متواتره معنی عن و غیر معنی

این معنی را



خود را استسند و سر بر سر ساعد نهاد و او مسح کردند و گویند بعضی از سر خود را بکبر شریف بعد  
از آن شستند یا پاهای خود را تا کعبه بگردانند و بعد از آن برخواستند و اندک ای که در دست  
ایشان از وضو فاضل آمده بود اشامیدند و بعد از آن خطاب بخاطر کرده فرمودند  
که میخواستم بنمایم شما که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام چون وضو میساختند  
امثال این روایات و احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قرآن و حدیث  
هر دو دلالت بر آن دارد بر غسل و این از باب مسح متکونند باطل است و منضم فریفتن  
قرآن و عدول از سنت رسول ملک متان که ناشی شده است الا از نهایت کراهی و بیعت  
هوای نفس علمای شیعه که قابل مسیح اند میگویند پای بردن در دین و شرکبان در طاعت  
حق و یقین اگر بیدیدند انصاف ببدلول آیه که هر دو در کتب بدی شایسته اعتساف بیان توجه نمایند  
هر این پیدا کنند که این مذکور و تحت است بر شما نه تحت شما بر ما اما بر نقد بر نصب ارجح  
بواسطه آنکه شما از برای آن دو توجیه مذکور ساختید که شما در توجیه نافی شرکیم  
که دستگاه نقد بر وسیع است چنانچه شما میگردید بر اعتساف او کنید تا تحت شما باشد  
ما نیز میخوانیم اسمی نقد بر کرد تا تحت باشد و غیر اینها مسیحی و غیر بیان کرد از فریب انصاف  
بعید نیست پس نافی ماند توجیه اول که عطف بر وجهی است و اینچنانچه طبع سلیم بان  
شاهد است بنظم کلام محلیست کلام را از سلامت و نظام میاندازد چرا که از جهت استند  
کسی که مضد کند مضرتت بگردان بگویند ضربت با او عروا و اگر مت خالدا و بگردان بطف بگردان  
بر زبان بر خالدا یعنی زدم زید را و عروا و گردان می داشتم خالدا را و بگردان یعنی زدم بگردان را و  
رغبت خواطر و اشاعه باین طرز کلام زیاده بر آنست که توان فریاد که نابلق بیان واقف است  
منزله بر آن حمل کرد پس ناند که مکعوف باشد بر و سگم و نصبش بلعبا و محل آن باشد  
که فعلیست ناپا و وارجم معنوع باشد بر و سگم بر صریح است در آنچه ما مدعی ایم  
چنانچه عطف محل دلت عربی کلام ضمایا بسیار واضح شده است و همچنین بر نافی حواله

این کتاب  
فایده بسیار  
دارد

ان بروجهم باجل اغسلوا مفترکه کلام در این تقدیر باشد که فانیسمو ابرو سیکم و اغسلوا  
 ارجلکم و جمع دیگری که بجز از جگم خوانده اند چون توفیق ان در معنی با فرائض نصیحت است  
 با محمول خواهد بود بر حق جوار با معطوف باید دانست بر سیکم نه بواسطه آنکه مسح باید  
 کرد بلکه بواسطه آنکه اشارت بوده باشد بر آنکه اسراف در ریختن آب نباید کرد و غسل  
 باید کرد که شبیه مسح باشد و اما حدیث بدست سیکم از حضرت مقدس نبوی صواب است  
 الله و سلامه علیه روایت شده که در وقتی که وضوی بیانی کردند پاهای مبارک داشتند  
 روایت شده از ابن عباس که حکایت کرد و بیان نمود وضوی حضرت رسالت و صلی الله  
 علیه و آله و ختم بر غسل جبین کرد و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبد الله بن عمر که  
 گفت است تخلف التی صلی الله علیه و آله عتانی سفرا در کما وفدنا العصر فجلنا  
 نوضو و مسح علی ارجلنا فتادی با علی صوته و بل للاعقاب منین او نلتا یعنی پیچیدار  
 الله علیه و آله در سفره از ما جدا شد و وقتی مبارک رسید که نماز عصر را بناخیر انداخته بود  
 و هنوز از آنجا بود پیش از در مقام وضو کردن بمجاری ای آن در آمدیم در آن وضو پاها را  
 مسح کردیم حضرت چون از ما مشاهده کردند باوا از بلند ندا کردند که وای بر پاشتهای شما  
 از افش و زنج و در مرتبه پاسه مرتبه نکو از این عبارات فرمودند و این نینهمی بود بر آنکه  
 نباید کرد و روایت کتب کاتب مصابیح و غیر آن از ابی حنیفه که از اصحاب ابراهیم روایت  
 علی علیه السلام بود که او گفت است لیت علیا علیه السلام نوضا فضک کفیر حق انفاها  
 تم مضمض ثلثا و استنشق ثلثا و غسل وجه ثلثا و ذراعی ثلثا و مسح بر این سه مرتبه تم غسل  
 قدیم علی الکعبین تم فام فاحذ فضل طهره فشر به و هو فام قال اردن ان ارنکم کف  
 کان طهور رسول الله صلی الله علیه و آله لیت علیا علیه السلام که وضو  
 کرد بر این وجه که سر هر دو سینه او داشتند تا پاک ساختند آنرا از چرک که داشت بعد  
 سر هر یک را بر رویان مبارک کردند و سر هر یک را شنشاق فرمودند و سر هر یک را روی

مزالن

و اگر کسی در وضو  
 پاها را مسح کند  
 و در مرتبه پاسه  
 مرتبه نکو از این  
 عبارات فرمودند  
 و این نینهمی بود  
 بر آنکه نباید کرد  
 و روایت کتب کاتب  
 مصابیح و غیر آن  
 از ابی حنیفه که  
 از اصحاب ابراهیم  
 روایت

باب پنجاه بر چهار نیست در هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته و مذاهب هر دو ساخته  
اند اول و جوب صحیح است علی الباقین و این چنانچه سبوقه کرامت مذهب ائمه اهل  
بیت صلوات الله علیهم است چنانچه امام محمد باقر (ع) فرمود که از اعاظم اهل سنت است در  
کبر نقل آن از امام محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن باین عباس و ابن عباس  
که از چهار اصحابند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین اند نیز داده است و در  
عسل است بآن مذهب نهضای اربعه اهل سنت است که عبارتند از ابوحنیفه و شافعی و مالک  
و احمد حنبل باشد و جمعی از تابعین ایشان سائمه جمع میان هر دو است که هم غسل  
باید کرد و هم مسح و این مذهب در اوصافها فی المناصر الحق و بسپای از علماء زیدیه است  
چهارم اشعری میان هر دو که عمل بان در ضمن هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجرب  
باشد و این مذهب حسن بصری و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الحلی و شیخ عیال الدین  
اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بخیر کرده است و گفته اند مذهبنا الخیر فالسبحان  
الکتاب الغسل یا الشد هنی بدمر سینه که مذهب ما در این باب بخیر است چرا که ظاهر  
دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بر غسل پس از پنجشنبه را اختیار کرده اند تا هر دو  
شده باشد و منافات در میان آن و حدیثی که فرمود هر یک از طرف مذکورین را بر  
حقیقت مذهب خودا که چه دلیل و شواهد بسیار است نمایانست چون مقام را افضلیت  
ذکر آن نیست باینکه مناظره از جانب فریقین اولین که در باب مسح و غایت این نصیحت است  
میرد والله ولی التوفیق مناظره که در میان اهل سنت است که در خصوص مسئله غسل  
الرجلین اهل سنت میگویند که قرآن و حدیث هر دو دلالت بر وجوب غسل از تمام این  
فقد قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاعسلوا وجوهكم  
و ايديكم الى المرافق واستموا برؤوسكم و انزلكم الى الكعبين چرا که جمع کثیر از فرقه  
مثل شافعی و ابن عباس و کسانی و حفص که در این عاصمه بنصب ابجدیم خوانده اند سبب

در این باب  
مسح و غسل  
باید کرد  
و هم مسح  
و هم غسل  
در هر دو  
واقع شود  
مجرب است

و مسح

بدرسینکه کتاب خدا ناطق است بمسح و مرصعان از آن ابا نموده غسل کرده اند و غیر  
 غسل را واجب نمیدانند و میگویند اینست الوضوء غسلتان و مسحتان من باهل بیتنا هلمه  
 یعنی وضو عبارت از دو غسل است که غسل زود و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح  
 سر و مسح پاها باشد هر کس با من در این حکم میباهد منکنند من نیز با او میباهد منکنم  
 خارج کوی مبدی میباهد عبارت از آنست که دو کس در امری نزاع و خلاف داشته باشند  
 و بمنصف حقیقی التجار زده هر دو با اتفاق در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند و ظهور  
 استچایند عازا علامت ظمهور خود دانند چنانچه در رساله دهم از هجرت که چهار زده کن  
 از علماء نصاب بمقصد مجتبا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بمدینه مطهره آمدند  
 و بعد از آن که اسکان ایشان بمخزانی در لابل حضرت متفرقت شدند و دست از مجادله بر نمیدانند  
 در ضمن این میباهد خطاب الهی در سید که قیل یغاثوا اندج ابناءنا و ابناءکم و کینا  
 و کینانکم و انفقناکم ثم یتهمیل فتمنجل لخصه الله علی الکاذبین یعنی ایها ابناء  
 فرار میباهد بدو و بگویند یا بیایدنا بخوانیم فرقندان خود را و فرقندان شما و زنان خود  
 و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم خود را سازیم و  
 درگاه احدیت شد میباهد بکم و لعنت و غضب الهی را حواله بدو و کویان و ارباب  
 بطلان نمایم تا ظاهر شوند که بر باطل است و که بر حق ایشان چون دیدند که خصم ایشان  
 صلی الله علیه و آله و سلم را بر او پیش علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را و  
 ابتکار اختیار کردند و دیگر بر ایشان خود شناختند داشتند که در این معامله سوای  
 خسران امری حاصل نخواهد بود و در این مجادله سوای الزام جزو از آن ابا نموده قبول  
 جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه شیخ مفید در نقاشیه و کتب سیرت کوراست و بعضی  
 احادیث در ویان نیز در طرف ایشان در این باب وارد است که ذکر آن موجب اطمان است  
 و مخالفین بعضی بر دو غسل بقدرند و بعضی بر پنج غسل و مسح و با جمله وضو و محله  
 این

حکایت  
 میباید که  
 در این  
 کتاب  
 و انفسنا



غالب بن هذیل است که گفته است شاک الامام اباحضر محمد بن علی الباق علیها السلام  
 مسح الرجلین فقال نعم هو الذی نزل نبی جبرئیل یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام  
 از مسح پاها که ابامساروت بیان در وضو لازم است حضرت فرمودند بلی مسح است که جبرئیل  
 امین با و نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل نازل آن کرده بان حاکم است و روایت کرده است  
 از امام بیضاوی ما طوی جبرئیل الصادق علیه السلام که انحضرت فرمودند بانی علی القریب  
وسبعون سنة ما قبل الله مشحونه فلت وکف فلت قال لانه یغسل ما امر الله بمسح یعنی  
 میگذرد بر مردمی شصت و هفتاد سال که یکما از او در درگاه احدیت مرتبه قبول بنیاید  
 پرسیدم که چه سبب باشد بود آن ایضاً نند رسول خدا فرمودند بسبب آنکه بشوید و وضو خود  
 آنچه پروردگار او در کلام خود امر علیین کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار  
 در طریقات ایشان منقولست در کتب حدیث ایشان مذکور و در طریقی اهل سنت نیز بعضی  
 روایات وارد است که دلالت صریح بر آن دارد مثل روایت وسنن ابی اسحاق الثقفی که گفته است  
النبی صلی الله علیه و آله فی کلامه فوتم بالطاقیف فوضوا مسح علی قدمیه یعنی پرسیدم رسول  
خدا را صلوات الله علیه که آمدند بکفطامه باجعی در شهر طایف و وضو کردند و در  
وضو پاهای مبارک را مسح کردند و کلامه بکسر کاف عبارت از چاه پسند که در پاهای مبارک  
دیگر کنده شده باشد و در بیان هر دو در فیهین راهی باشد که ایاز یکی بدینگری آید  
روایت حدیث بن ابیانی رضی الله عنه که گفته است انابن ابی النبی صلی الله علیه و آله یوضوا  
و مسح علی نعالیه یعنی پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که وضو کردند و مسح کردند بر  
خود و مرا بنعلین نعلین عرض داشت که بنیدهای او مانع از مسح نیست و لهذا امامیه  
بجوین کرده اند که مسح بر آن واقع شود و از ابن عباس نقل است که در حدیث بیان وضو حضرت  
مسائل صلی الله علیه و آله گفته است مرا مسح علی رجلیه یعنی حضور مسح کرد بر پاهای مبارک  
خود و هم از ابن عباس منقولست که گفته است انابن ابی النبی صلی الله علیه و آله یوضوا

مسح بر پاهای مبارک

و همیشه نیز گاهی در حال برندی برپا میگرد و والله الهادی و صحت عمل روایت اول  
 بر نفیته نیز خالی از خفای نیست چرا که سوال سائل در روایت مذکوره از منبع یا هانت  
 و مخالفین بمنح یا مطلقا قابل نیستند و نیز برای باقی در دست و نه بابت نانه پس حمل حکم  
 حضرت با سببناق ابجد بند بود و اسطر ملا حظة از ایشان و چیزی نداشتند باشد مگر آنکه  
 بگویم در وقت سوال راوی حضار مجلس که ملا حظة حضرت از ایشان بوده منوجه نبوت  
 اند و حضرت چون ایشان را عاقل یافتند بسیار که بجات سائل اشارت کرده اند که  
 الحال وقت سوال نیست وقت دیگر استفسار کن تا جوابت خویشی پیدا کنی سائل مقصود  
 حضرت را از اشاره مذکوره فهم نکرده گمان کرده است که مگر حضرت در مقام هی از منبع بقیته  
 نیست و اعاده سوال کرده در این مرتبه جماعت واقف شده منوجه جواب حضرت بودند  
 و محسن ظنیکه در باب حضرت داشتند گمان ایشان این بوده که سوال از مطلق صحیح است  
 نه از منبع یا یا حضرت یا ضروری سر در جواب بیجیم حرکت داده اند و فریب بر این معنی آنکه دانست  
 و شعار حضرت اصوات الله علیهم نبوده است که القای احکام شرعی بشارت سر که شعاع  
 از باب بکبر است نمایند بلکه کلام خود را وفق القاء احکام شرعی و امور دینی دانسته بود  
 و همین بیان مسایل متفرعند پس از کتاب خلاف دایره عادت خود که در این باب از  
 ایشان وقوع یافتند شعاری بران دارد که بر وجه مذکور واقع باشد و احتمال دارد که  
 منبع خفتن باشد که مخالفین بر جو زبان رفتند و الله اعلم ثم لیس شیخ بیاید دانسته  
 و جویح رجلیان در وضو که این حد دلالت واضح بر صد ودان از امام علی علیه السلام  
 معروض بیان دارد از مختصات مذهب امامت است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالم  
 مفاد خود صوات الله علیهم فراموشند و بر او ایات صحیحه متواتره با ایشان بابت انبیا  
 که ان سالکان مسالك حضرت و هدایت بدان وجه رجیل آورده اند و اصحاب شیعہ خود  
 در سر و حال نیز بران و دانسته بدلائل فاطمه مع از مینا در فصل پنجم و نیز از جمله روایت

در بیان این که در حق  
 و در بیان این که در حق

اعلم بمقاصد علمائهم بالجمله چون روایتین مذکورین بحسب ظاهر مخالفت دارد با آنچه در روایت  
علماء امامیه حکم بان کرده اند ناچار شده است ایشانرا که حمل آن بر معنی خلاف ظاهر  
نموده تا و بپس کنند لهذا شیخ ابی جعفر طوسی قدس سره حمل آن بر تفسیر کرده و گفته است که  
چون در وقت سوال راوی جمعی از مخالفین حاضر بودند حضرت بر وجهی مبارک در دست میخواست  
فرموده اند که موافق مذهب ایشان نباشد و بعضی ضروری از ایشان عاید نکرد و احتمال  
اینرا نیز داده که عرض امام علی علیه السلام صحیح بحال جفاف اعضا باشد یعنی چون در دست  
و سایر اعضای وضو نیکو بان مسح توان کرده نمائند باشد آن دست مسح نیاید کرد و این  
نازه بواسطه مسح بر نیاید داشت بعد از آن گفته است میباید بود که مراد امام علی علیه السلام  
در روایت ثانی که از ما بیگانه در این کلام واقع است که بل نضع یدنا فی الماء یعنی بلکه بر ساق  
دست خود را بیاورد بعد از آن مسح کن و آن این باشد که بر محاسن و ابروها باقی مانده باشد  
نه این نازه و والد بزرگوار قدس سره روایت کرده است که اگر از احوال او در دست پیاچهره مذکور شد در جواب  
که در کتاب سببنا نوشته شده است که این احتمال بغایت بعید است زیرا که سائل بر این وجه  
سوال کرده که آیا مسح کنیم یا پنجه در دست من از نوری باقی مانده است پس چون تواند بود که امام  
علیه السلام از آن نوری فرمائید و امر کنند با خندان محاسن و ابروها که لزوم آن مشروط بقا  
زیست در دست محقق نمایند که حمل روایتین مذکورین بر جفای اعضا که محتمل دانسته نیز  
بغایت دور است چرا که سوال راوی در روایت اول بر این وجه واقع است که آیا جایز است بود  
که مسح کنند فضل بر خود یعنی بر پادفی نوبه بعد از مسح سر خود در دست داشته باشد  
و در روایت دوم بر این وجه که آیا مسح کنیم یا پنجه در دست من از نوری بوده باشد پس چون  
بر حال جفاف اعضا که عبارت از باقی ماندن نوری در دست و سایر اعضاست حمل توان  
کرد و بالجمله امثال این عقلمانیها از امثال شیخ قدس سره بغایت عجیب و غریبست نمایانستند  
میان عرب مثل است که الجوارف دیکو او الصارم قدس سره و بعضی اسباب حمل گاهی دیگر میباشد

بعدهم

سنت حکم بر وجوب سینه زدن مذکور کرده مسیح بیفته و طوبی غسل را بجز نکرده اند  
 و در طریقات اما متجاهرین که صریح است در خلاف آن صیح و غیر صیح بسیار است نه آنکه  
 در روایات بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها صریح است در آنچه اهل سنت بر آن  
 رفتارند اول روایت معتبر است که گفته است سالت ابی الحسن <sup>ع</sup> ابو جعفر الکامل  
 علیه السلام ای جزای الرجل ان یسجد علی وجهه بفضل راسه فقال راسه لا نقلت بما وجد  
 فقال راسه نعم یعنی پسندم از امام می فاشم امام موسی کاظم علیه السلام که ای باجا بر آنست  
 مسیح کردن پاهای خود بر پادشاهی که بعد از مسیح می رود دست او مانده باشد امام علیه  
 السلام در جواب آن بسیار اشاره فرمودند که بلی یعنی در این دو حال حریفی بر نیات  
 معجزان جاری نشاخشند و نفتم مفسر و باشد که در بسیار فرمودند که  
 دعایست که از ابو بصیر نقل شده که گفت سالت ابی جعفر <sup>ع</sup> محمد الصادق علیه السلام  
 عن مسح الرأس ای مسح برانی پدی من اللندی ما یسجد قال لا بل یضع یدانی فی الماء ثم یمسح  
 بر سپدم از امام مجتبی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از مسیح سر و گفته ای مسیح  
 کم یا آنچه در دست من از نری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام علیه السلام در جواب  
 فرمودند نه بلکه دست خود را بایر برسان بعد از آن مسیح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه  
 الرحمه در کتاب منتهی اطلب از روایت نقل کرده و دلیل بر اینند ساختند و گفته است  
 ای شیخ ابی حمزه بنید بکند او کذا و حال آنکه هر دو روایت صریح است در خلاف آنچه مذکور است  
 چند است چه مذکور و چنانچه مذکور شد و از استیفاء ابجد بد است یعنی مخبر بود  
 موضوعیت پیامت کردن بیفته استیفاء و آنچه در این مذکور است این ناطق  
 وجوب استیفاء است یعنی از مسیح بیفته غسل پس چون دلیل او تواند بود مگر آنکه بگوید  
 این چند نفی از مسیح بیفته را بر نفی نری حمل کرده و مسیح بر او جبر کرده میدانند استیفاء  
 ابجد بد است نه آنکه شیخ بک از علم حکم مذکور در این وجها و نقل کرده اند

بناها  
 شیخ جعفر  
 علی بن محمد

متعددا لافعال باشد و در فرار محید ذکر آن شده باشد ابتدا بفعلی باید کرد که در فرار  
 ابتدا بدکران شده و در او بر وضو ابتدا بدکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث مذکور در  
 وضو ابتدا بغسل وجه باید کرد و بعد از آن عمل سایر اعضا را بر تلبی که در او بر مذکور  
 بفعل نماید و در پس تلبی واجب نباشد و این دلیل نیز با بعضی ادله سابقه شریکیت در  
 آنکه دلالت ندارد مگر بر وجوب تلبی که شافی واجب دانسته و لهذا علامه نیز بر  
 آن تلبی قبل سایر بلکه دلالت آن بر وجوب تلبی شافی نیز چنانچه بخاطر رسیدن  
 محل بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاد بر این لازم نمیدهد که ابتدا بغسل وجه باید  
 کرد بواسطه آنکه در او ابتدا باقی ماند تا این که بعد از آن آنچه در مذکور مقدم شده و  
 بعمل باید آورد و مفاد حدیث نیست چه در حدیث اول و نیست که وقتی بیا تلی الله بر وثقت  
 بیا تلی الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدا اصنافی محمول شود شامل ابتدا او  
 و ثانوی و ثالثی و آنچه در چیز مقدم دانسته باشد بوده باشد که لفظ خواهد بود  
 بر معنی مجازی و آنکه فرقی بران در کلام با مقام بوده باشد و این پیشین علمای مجوز نیست  
 پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب تلبی کند میباید مقدم کرد  
 دلیل ما خود بود بیان ضم نماید و آن است که هر کس فایده بر وجوب ابتدا بغسل وجه است  
 بر تلبیست و میتواند بود که مقدمه مذکوره در کلام علامه مقدمه نیز مطوی باشد  
 زیرا پیش از فهم آن از کلام او بقدر فرستاد الله اعلم **تمایز چهارم** میباید دانست  
 حدیث از جمله احادیثی است که استدلال کرده اند باین بر حکم استنباطی جواز اب جلد باید  
 بواسطه مسح در وضو و گفته اند جایز نیست که در وضو بواسطه مسح اب تازه بر کنند  
 بلکه میباید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شو و این مذهب  
 جمیع علمای امامیه است و رضوان الله علیهم سوای این الجدید که از ایشان که مخالفت  
 کرده و چنانچه مذهب مالک است بر داشتن اب تازه را نیز بجز زکرده و باقی علمای اهل

بیا تلی الله بر وثقت  
 بیا تلی الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدا اصنافی محمول شود شامل ابتدا او  
 و ثانوی و ثالثی و آنچه در چیز مقدم دانسته باشد بوده باشد که لفظ خواهد بود  
 بر معنی مجازی و آنکه فرقی بران در کلام با مقام بوده باشد و این پیشین علمای مجوز نیست  
 پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب تلبی کند میباید مقدم کرد  
 دلیل ما خود بود بیان ضم نماید و آن است که هر کس فایده بر وجوب ابتدا بغسل وجه است  
 بر تلبیست و میتواند بود که مقدمه مذکوره در کلام علامه مقدمه نیز مطوی باشد  
 زیرا پیش از فهم آن از کلام او بقدر فرستاد الله اعلم **تمایز چهارم** میباید دانست  
 حدیث از جمله احادیثی است که استدلال کرده اند باین بر حکم استنباطی جواز اب جلد باید  
 بواسطه مسح در وضو و گفته اند جایز نیست که در وضو بواسطه مسح اب تازه بر کنند  
 بلکه میباید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شو و این مذهب  
 جمیع علمای امامیه است و رضوان الله علیهم سوای این الجدید که از ایشان که مخالفت  
 کرده و چنانچه مذهب مالک است بر داشتن اب تازه را نیز بجز زکرده و باقی علمای اهل

مسح بر جلین اما آنکه اصل غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذکور شد شایسته است از  
 اینترجمه ظاهر فهم در غیبا بدیه بر نقد بر عکس نیز اینها می مذکور و محقق است و اگر هم شک شود  
 بقای بقیهی که بر سر غسل او در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و در فصول انجام  
 شده و نیز می توان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدم غسل و جبر بر بدین مسح  
 و اس بر جلین نیز ندارد چو اگر از این بنا بر نظر بر مذکور زیاده بر این لازم نیامده که نه  
 غسل بر مرفوع واقع شود و نهایت مسح بر کعبین و بر نقد بکه غسل و جبر بعد از دست  
 راست واقع شود و بعد از آن دست چپ شسته شود و هم چنین مسح سر را بعد از پای راست  
 و قبل از پای چپ بقیل آورد که صادر خواهد بود که غسل منتهی بمرفوع شده و مسح منتهی  
 بکعبین و آنچه مشاهده میشود که بر نقد بر مذکور و نهایت غسل مرفوع خواهد بود نه مرفوع  
 و نهایت مسح کعب خواهد بود نه کعبین نمودن نیست بود چه جمعیت بمرفوع یا عینا و مشو  
 است نه باعتبار هر شخص و نیز بر هر نقد بر اینها محقق نیست مگر بیک مرفوع و بیک کعب  
 پس آنچه جوابی ایشان شود جواب ما نیز می تواند بود نقد بر وجهی که در کتاب مذکور  
 الفقها با استدلالات کرده کلام حضرت مقدس بنوینت صلوات الله علیه و آله که در جواب  
 سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا میاید که بر زبان مجربان جاری ساختند که  
 ابد و ایما به الله بر عینا ابتدا کنید یا پنجه خدا بنوعالی در کلام مجید خود بیان ابتدا کرده  
 یعنی چنانچه در این کرمه ان الصفا و المروة من شیمان و الله ایما یدکر صفا شده و کعب  
 مروه بعد از ذکر آن وقوع یافتن شمانیز و ضیق بنیدک بنقدیم رسانیده عمل خود را  
 موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا صفا کرده سعی خود را با تمام رسانید  
 بر این وجه که اگر چه حکم حضرت که سوال از سعی صفا و مروه است خاص است و شامل  
 هر عینا و نیست اما لفظ حضرت که ابتدا ایما به الله بن است عام است و در علم عربیت  
 مقرر است که اعتبار و دعوت لفظ است نه بخصوص سبب بود و هر چه با دینکه ذی اجزاء



باید که در چنانچه مذهب بعضی از ایشانست از حدیث ما هم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعی  
 انطباق نداشتن باشد و چه مستحکم در آنهاست الاحکام هید از ذکر وجوه و مفضل که در آن  
 که حضور عزت در فراتر محض است غسل را بر فقیهین ساختند و نهائیت مسیح را کعبین  
 حامل در عطف یکچیز است بیفویب حرف عطف بیان این اجمال است که در عربیت مفرق  
 شده که حامل در معطوف همان حامل در معطوف علیهاست بیفویب که حامل از توسط  
 حرف عطف میاید پس کلمه اعساوا که در این موضوع است هم حامل باشد در وجوه  
 وهم در باید یکم و همچنین کلمه اسحووا نسبت بر شکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از  
 برای انتهای غایت فعل متعلق به است متعلق است با عساوا و در الی الکعبین با ضمیر  
 پس باید که غسل وارد بر وجه بدین منتهی شود بر فقیهین و مسیح وارد بر اس و رجلین  
 شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چاکر غسل وجه مقدم بر بدین واضح شود بنا  
 مؤخر از بدین واضح خواهد شد با در بیان هر دو بر هر تقدیر بر انتهای غسل مفرق  
 نخواهد بود و بر این بناس اگر مسیح اس بر رجلین تقدیم نباید انتهای مسیح کعبین  
 شد و امثال اسری که این منضم است در ضمن آن حاصل نخواهد بود و نمیتواند  
 بود که کلمه الی نهائیت غسل باشد باعتبار وقوع آن بر رجلین نه چید این تقدیر  
 باعتبار متعلق به مغایر خواهد بود فسیل و مسیح که بر وجه و اس واضح است پس  
 مغایر نسیم خواهد سپید میان حامل معطوف و حامل معطوف علیها این مخالف  
 است که در عربیت مفرق شده و بخاطر هر یک این وجه نیز انطباق ندارد مگر ترتیب  
 که شافعی واجب داند و اثبات وجوب بر شیعی که مدعاست نمیتواند چنانچه نظر  
 دلیل بر آن حاکم است بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد  
 چه نهائیت چنانچه بعد از دلیل فال بسیار لازم میباشد و وجوب تقدیم غسل وجه است  
 پس و تقدیم مسیح بر اس بر رجلین نا انتهای غسل بر فقیهین واضح شود و انتهای

این بن نهائیت است  
 و نهائیت مسیح کعبین  
 باعتبار وقوع آن

عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله اسمی بر افعال و این میگویند در این عطف شد  
 اسحو ابراعسلوا و او و مجوعه معطوف و معطوف علیها هم جزای شرط و مدخول قای  
 تعقیب است یعنی هرگاه اراده تمام بنام بنامند و مجموع این افعال را از غسل و مسح بجا آورد  
 اعم از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و یا جمله قای تعقیب با او بر این دلالت ندارد که  
 مجموع افعال و صورت بعد از اراده تمام بنام بعمل نیاورد و دلالت آن بر وجوب تقدم  
 غسل و جبر نامطلق غسل و در معرض منع است مستند با موردیکه مذکور شد و باین که  
 اگر شخصی از اهل لسان در معرض این خطایه را بداند که انا طلبک لامر فلف عمائمک و  
 اللبس ثوبک یعنی هرگاه امر را طلب نماید در حال بیسج و شستن خود را و پوشش جامه خود را  
 زیاده از این نخواهد فهمید که هر دو را مقدارن طلب میباید بعمل آورد و بتقدم لبس  
 ثوب بر لفت جامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس کلام مذکور دلالت  
 بر ترتیب نداشته باشد و الله اعلم و خبری که در کتابهای الاحکام ابرو کرده است  
 این حدیث است لا یقبل الله صاؤه امره حتى یضع الطمور و مواضعه فی غسل و جفته تم یقبل  
 بعد از آن مسح و استرگم رجلب یعنی در معرض قبول زینب و غدا یعنی نماز کوی را تا آنکه  
 این پاک و پاک کشد بر مواضعیکه از برای آن تعیین شده بر این وجه که بشوید و وی خود  
 بعد از آن بشوید و سنهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن پایهای خود را  
 چیزیکه تم چنانچه گذشت از برای تعقیب با ترا خواست و بخاطر میزند که این وجه  
 مثبت مدعی نیست چه مدعی چنانچه عبارتست از احکام ظاهر میشود و وجوب  
 ترتیبی است که امامت بر وجوب آن رفتند یعنی ترتیب میان جمیع اعضا حدیث مذکور  
 چنانچه از ترجیح آن فهمیدند لکن ندارد معک بر ترتیبی که شافعی از اولیای داند یعنی تقدم  
 غسل و جبر بر پدگن و بدین بر مسح راس و مسح راس بر جلیین و اینک دست است بر دست  
 چپ مقدم باشد داشت چنانچه جمع علیها نامتاست با پای چپ از پای راست مؤخر

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



اند بر مذاهب خود بنا اند که اصل برائت ذمه ایشان از وجوبین و در ایش و ضواشعاری  
 بوجوان نیست چرا که او عطف که در میان اعضاء در آمده افاده نکرده است پس یکدیگر در صورت  
 که نزد ایشان جایز است که وضو بر آن وجه واقع شود هفتصد بیست صورت خواهد بود  
 که نزد علمای امامت رضوان الله علیهم جمیع آنها باطل است لکن در صورتی که کسی که نزد  
 در مسیح یا پاپها واجب میدانند و بجز نکرده که بپای چپ مقدم بر پای راست شود و یک صورت  
 مذهب کسیکه بجز نکرده و در مسیح یا پاپها نزدیک واجب میدانند و بیان وضو  
 صورتی که بعد مذکور است که عده اعضاء غسل و مسح وضو شستن است و  
 و بدین و راس و جلین و بر مقدم عدم و بجز غایت ترتیب میان ایشان ابتدا هر یک  
 از اعضاء شستن که صحیح خواهد بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت که  
 مجموع سوا احتمال باشد و هر یک از احتمالات سوکاره عضو سیم و چهار احتمال است و  
 ضربی و چهار یکصد بیست عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکور سه احتمال و  
 حاصل ضوی و بیست و سه سی صد و شصت عضو پنجم را بر هر وجه از آن دو احتمال  
 و حاصل ضوی سی صد و شصت و دو هفتصد بیست و چون عضو ششم را سواهی یک  
 صورتی باقی نماند و حاصل ضوی هر عدد در واحد همان عده است تضام آن باعث است  
 عدد صورتی نخواهد شد **مگر** که در این مختار عده صورتی نخواهد شد و هفتصد و بیست  
 گاهی تمام است که ایشان بجز میان اعضاء در غسل نکرده باشند و ظاهر اینست که آن نیز  
 مذهب ایشان جایز است پس صورتی که بکسر بیشتر از هفتصد بیست باشد چنانچه بعد  
 از رجوع به ظاهر مکرر در او از اینجه نیز بوجوان علماء امامت رضوان الله علیهم اجتناب  
 که فایده بوجوب ترتیب میان جلین نیستند در صورتی که ثالث آنها جمع بین  
 جلین است بر این وجه که هر دو یا با هم مسح شود و الله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه السلام  
 بوجوب ترتیب که منقول علی امامت است بر چند وجوه استدلال کرده است و در مقام

مسح

که خال در مختلف عنق نکند منافی نخواهد بود و بعد از آن ذکر کرده است که اگر اکفا شود  
 بوجوب تقدم غسل هر جزو بالائی نسبت بجزو شیبائی که در سمت آن باشد یعنی این خطی  
 بر هر دو در کند نه نسبت بجمع اعضای مختلفان و اگر چه بر آن سمت نباشد خالی از  
 نخواهد بود و آنچه بخاطر می رسد آنست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلیٰ کافیه رعایت  
 الا علی فالاعلیٰ در باقی اجزاء مطلقا واجب نیست نسبت باجزای دیگر در یک سمت نباشند  
 و نه نسبت باجزای دیگر و نه رعایت عنقه و نه حقیقی چرا که مشقت عظیمه در ضمن التزام  
 آن هست که تکلیف با مثال آن کمتر از شارع و فوج یافتند و اصل بر آنست که مکلف است  
 از وجوه آن و در هیچ یک از احادیث شاعری بان نسبت تراخادتی که مذکور شد و غیر آن  
 و آنچه از حدیث مذکور فهم آید در زیاده بر آن نسبت که حضرت امام علی علیه السلام در غسل  
 ابتدا با علی و غیر کرده اند و این معنی چنانچه در ضمن رعایت الا علی فالاعلیٰ محفوظ است با  
 عدم رعایت مذکور نیز محفوظ خواهد بود گاهی که ابتدا بجزو اعلیٰ شده باشد و امر در پند  
 که در این حدیث شاعری بان بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالت بر آن ندارد  
 و با لفظ در هیچ یک از کتب استدلالی بدیهه نشده که دلالت بر وجوب رعایت مذکور  
 بر حکم بوجوب آن و جمیع نداشته باشد بی اقامت دلیل تمامش ستمر باید دانست که  
 وجوب تقدم غسل دست راست بر دست چپ که این حدیث شاعری بر صدوران از امام علیه  
 دارد و دلیل که در باب وجوب ابتدا با علی و غیر مذکور شد در باب آن نیز جاریست و مخصوصا  
 مذاهب تا میراست که علمای مذاهب مذکور رضوان الله علیهم بر آن اتفاق دارند و از  
 علمای اهل سنت هم یکی بان قائل شده اند بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد بن  
 اکفا کرده اند بر وجوب نسبت میان غسل و جمیع بدن و مسح راس و جمیع رجليه  
 و قائل بر ترتیب میان دستها و پاها شده اند و بعضی دیگر مثل ابو حنیفه و مالک و غیره  
 مطلقا واجب نمیدانند و میگویند ابتدا بر عضو که واقع شود جاریست و استدلال کرد

در حدیث شاعری  
 که در آنست که  
 حضرت امام علی  
 علیه السلام در  
 غسل ابتدا با  
 علی و غیر کرده  
 اند و این معنی  
 چنانچه در ضمن  
 رعایت الا علی  
 فالاعلیٰ محفوظ  
 است





نیست احتیاج تکلیف باشد بخدا بد سلام میشود از فصول این که گفته شد که مواضع  
 مخدیه و صدغین از این مخدیه بیرونیست بواسطه استند بخرم حکم است بانکه هرگز  
 چنانچه مذکور شد خط مشوقم از انقراج اصبعین بر مابین فضا صوفی منطبق است از دو  
 انواسان ساخت بر نفس خودش دایره فرماید تا شیبند دایره مذکور بهم رسد مواضع  
 مخدیه و صدغین خارج میافتد ازین بیان ظاهر شد که وجهیکه مخدیه در نوم شای  
 است نهاده است از وجهیکه از روایت بنا بر تقریر مذکور فهم میشود بمقدار نصف زیاد  
 مربع مفروض بر دایره مذکوره بران دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشود  
 از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از دایره مذکوره مثلاً فرض کنیم که در این شکل  
 فضا صوفی ناصیه است و از طرف ذقن و خط اوج خطیست که قوم طرف اعلی و جبهه دانسته اند  
 که هر دو دایره بر ناصیه و اینچهر بر سمت آن از دو جانب باعداد و مجموع این شکل بنا بر مخدیه  
 قوم و جبهه بنا بر مخدیه یکسان است با شیبان آن از روایت مذکوره منفرجه است دایره و جبهه است  
 بقی خارج پس ظاهر شد که در باقی آن بمقدار مثلث است و مثلث است که نصف ضلع  
 مربع است بر دایره و الله الهادی الی الصواب سید شهور میان علماء امامیه و  
 الله علیهم است که اگر موهبی بعد از نیت روی خود را بر این نادر وجهی که ابتدای دست  
 روی ناب از جانب اعلی باشد بی آنکه بدست ای بر روی دایره بر دست بر دست کنند کافست  
 و امر این بعضی دانند نیست بر روی در حالت شستن و واجب نیست و بعضی از پدید آمدن  
 بدست در غسل واجب دانسته اند و از علماء امامیه این چند و بعضی اتباع طوائف است  
 در این مسئله موافقت کرده و شیخ جمال الدین مطهر علی الرضوی در مختلف در عده  
 مشهور که عدم وجوب ایست بر این وجه بر او دلیل کرده است که غسل وجهی که  
 زایه کرده فاعسوا و وجهکم و وجوب آن ثابتست هم چنانچه در ضمن غسل با امر ایست  
 شستن و غسل با امر ایست پس در ضمن هر شستن که غسل فعل میباشد

اینجا  


در این مسئله  
 در این مسئله  
 در این مسئله

نقد بدین وجه مقتضی حدیث نیست بلکه خواهد بود که نقد نماید این اصبعین  
 مخصوص حد عرض نیست بلکه در او اینست که هرگاه از طول و عرض روی بمقدارین  
 اصبعین است و این وجه که خط مستقیم توهم کنیم از فضا من ناصب ناطق ذوق که  
 در اغلب مساوی اضرای بین اصبعین است و وسط آنرا ساکن فرض کرده و نفس خود  
 حرکت فرماییم ناطق اعلی خط مجاری طرف اسفل و طرف اسفل بجای طرف اعلی چنانچه  
 در اثر اذان بهم رسد این دایره داخل باشد و جرات و پنجه بیرون افتد خارج  
 و جزیان این اجمال آنکه من فضا من شعرا لیس که در عبادت حدیث و زاده واقع است  
 بحسب یکب نحوی با حالت از ماء دار است که خیر الوجیه است و متعلق بکار مفداست  
 یعنی وجهی که اسفل در وضو وارد شد است از روی که در وقت کند ایهام و وسطی  
 بر آن دو حالتیکه انقذار از فضا من شعرا است تا ذوق یا منقست بدایر مذکور  
 یعنی در آن اصبعین بر وجهی که باشد و آن از فضا من شعرا باشد و انشایش بدین  
 ظاهر است که هرگاه احد اصبعین بر این وجه داده کند اصبع دیگر بر عکس این دوران خواهد  
 بود یعنی آیدای دوران آن از ذوق خواهد بود و انشایش بقضا من شعرا نشین  
 دایره مذکوره که لفظ مستند بر این دلالت بر آن دارد بهم رسد و لهذا امام علیه  
 السلام گفته اند که یکی کرده و در حدیث بعضی بیاداره هر وقت است بعد از آن  
 در مقام توضیح بما علم ضمنا و دایره منصرف است که ما جوت علیه اصبعان شد  
 من الوجیه لفظ مستند بر این عبادت حالت است از ابتدا که ماء موصول باشد  
 یعنی مقداری که جاری شود بر آن اصبعین مذکورین در حالتیکه انقذار رسد  
 باشد از وجیه است و این وجهی است که آنکه مسافت طول و عرض است و وقت مفدا  
 هر یک از آن اقرا اصبعین است معنی حدیث بر این وجه فرکر شد نه مواضع نقد  
 داخل میشود و نه صد عین تا در اخر این نزد وجهیکه فائدت بدانکه آنها داخل

ان واجب است بانه بعضی مواضع بخند نفی داخل افشند باین دلیل که بخند پدید آمدن  
که از حدیث فهم شد شامل از هفت چنانچه از اصبعین در اهل بیتان میسرید و غلط  
مذکور بر بالای آن میگذرد و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه السلام در چند کتاب مذکور  
الغتها حکم بخروج آن از روی کرده بنا بر آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن  
و چون موئی که بر آن روپد اتصال دارد بر روی ظاهر اینست که داخل سر باشد  
نه داخل روی و بعضی علماء اهل سنت نیز با او شریکند در این حکم و بعضی مثل شیخ  
ابوالقاسم شیخ جمال الدین علیه السلام از جمله جزم بخروج عذارین کرده اند باین دلیل  
آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن دوم آنکه بخند پدید مذکور شامل از نیست  
پس از نضیح اصبعین در اهل بیتان نمیباشد پس آنکه وجوه از مواضع گرفته اند و عذارین مو  
انسان نیست پس داخل وجه نباشد نه بافتش شک نیست که اگر بک موضوع از مواضع  
تخذیف و عذارین در حال وضو شسته شود با احتیاط افریخواهد بود اما تا بیاض  
نابین عذار و گوش جمیع علماء امامیه اتفاق دارند بر آنکه آن از حد وجه بر وقت  
و غسل آن واجب نیست و اگر علماء اهل سنت داخل میدانند چه روی پیش ایشان  
از کنار گوش است تا کنار گوش و بالجمله از نظر این مقدمات ظاهر شد که حد وجه بر  
اینچه از کلام علماء رضوا از الله علیهم فهم میسرود در سنگاه موی ناصیه است با این  
بر مسلمان باشد از دو جانب بر استفاخط عرض مذکور تا حدی که از سر انگشتان مذکور  
در وقت انقراج بان رسد و هیچ شک نیست که مواضع بخند بقصد خین در زیر آن  
خط اند که ابهام و وسطی وقت انقراج از ایشان میگذرد پس این بخند پدید مذهب  
جمیع مواضع تخذیف و صدغین و خارج روی میدانند سدید نخواهد بود  
بواسطه آنکه آنچه داخل روی نیست داخل میشود و چون تواند بود که بخند پدید بیک  
مضمتن این فهم ضروری باشد از امام علیه السلام صادر شود پس معلوم شد که

ذلك فليس من الوجه خلاصه معنی کلام معجز نظام آنکه روی که حضرت عزت جل ثنا  
 امر ایشان آن کرده چنانچه سزاوار نیست هیچکس را که بران فریاد شود یا آنچه شود  
 از چیزی از او کم کند و معرضی هم و عذاب و خواهد آمد مسافرت از روی که دورا  
 این کند بران وسطی و ابهام در حال آنکه ان مسافر از خصاص مؤمن باشد تا طرف زمین  
 و آنچه جاری شود بران اصبعین مذکورین از دوست و غیر آن چیزی از دوست بعد  
 ازان از حضرت سوال کردم که آیا شقیقه داخل رو هست یا نه حضرت فرمودند که لا یغنی  
 شقیقه داخل رو نیست بعد ازان که تم تجربه مرا از آنچه موی بران رو پیدا است و  
 روی از آنرا گرفته مانند بر مجازین و سبیل و مانند آن فرمودند که کل ما العاطیه  
 فليس على العباد ان يطلبوه ولا ان يجتوا عنه ولا ان يجري عليه الماء بغوا به  
 بدان رو پیدا و در فرمودی به هاشم نیست مرتبند کارا که در مقام بر آوردن  
 از روی موی را بیند یا ازان بچسبند تا مباد که آب بر روی موی که در آن موضع رو  
 جاری سازند و این حدیث عمده دلائل ناممکن است از برای تعدید و وجه این واقوی از  
 ما قبل ندارند و از کتاب کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه حکم بصحت آمده و شیخ  
 طوسی هم در شرحی که در حدیث از احسن دانسته و در حدیث مذکور و در کلینی  
 اگر چه بوجه اضمار نقل شده یعنی بصریح با امامی که بزاده از روایت کرده شد و حدیث  
 مضمون آن امام ضعیف میباشد اما این اضمار ضروری در حدیث است نکرده بولطی  
 آنکه شیخ طوسی که تصنیف حدیث است در کتاب خلاف که از مصنفات اوست بصریح  
 کرده آنکه امامی که زاده از سوأل کرده یکی از این دو امام است امام محمد باقر علیه  
 السلام یا امام جعفر الصادق علیه السلام و این بابویه صاحب کتاب من لا یحضره  
 الفقیه بصریح کرده است که امام محمد باقر است تا مواضع تحدیف و حدیثین خلاصه  
 شده است میان علماء امامیه در اینک ایشان داخل رو هستند و در روایت  
 این

اگر چیزی  
 بران زاده  
 کتاب جری بران  
 فتوح اهل بافت  
 و اگر چیزی از  
 آن که گفته

مخدیف که در پیش صد غنیمت که شقیقها باشد واقع است و زنان و مطربان موی  
 انرا میکنند رسیده و از انجا بد و صد غنیمت در آمده متصل شده است از دو جانب بعد  
 که عبارت از مویست که در محاذات سوزاخ گوش و شیده مابین شقیق و عارضه  
 بیاضی که بر روی گوشها آمده هیچ کس خلاف نکرده است و آنکه داخل فضا ص مواضع است  
 نه مقدم نه ایش علمای فارصوا از الله علیهم ارحمتها ذاره که بعد ازین مذکور  
 خواهد شد اینچنین استقباط کرده اند که طول رخی از فضا ص ناصبه تا طرفین  
 و عرض ان اینچنین تواند گرفت انرا ابهام و وسطی که عبارت از انکست شست و انکست  
 میان است چون بر عرض روی نهاده شود و در این تخدید کج طاهر نزعین و صد  
 داخل است مواضع مخدیف و عذاریت و بیاضهای مابین عذار و گوش خارج لکن  
 نزعین ذاهر خارج دانسته اند و گفته اند مراد از فضا ص ناصبه است و اینچنین  
 باشد از دو جانب با عذار یعنی خط عرضیکه داخل باشد میان فضا ص ناصبه و عذار  
 از دو جانب بران گذرد و نزعین بر سمت خط مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور  
 اما صد غنیمت با آنکه تحت خط مذکور واقع است و تخدید مذکور شامل است همه  
 اتفاق کرده اند بر آنکه داخل روی نیست و واجب نیست شنیدن ان بواسطه آنکه  
 در حدیث ذاره مذکور تصریح با خارج ان واقع است و حدیث مذکور این است که  
 ذاره بن اعین که از ثقات ذاریان حدیث است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 روایت کرده است که با حضرت کهنه خبره مر از حد و جمعی که انرا میباید شست و خدا  
 تعالی در کلام مجید امر شنیدن ان کرده است امام علی علیه السلام بلفظ در بار فرمود

صحیح

که الوجه الذی امر الله عز وجل بغسله الذی لا یبغی لأحد ان یند علیه الا ینفصر  
 من ان زاد علی لم یوجرو ان نفص من انم فادارت علی اوسطی و الا ینام من فضل  
 شعر الکرسی الذی فی وجوه علی لا یصعبان مستند بر ان من الوجه ما سوه

بناز و ذکر طرح و وضع ان فکند باین مکلف نخواهد بود که کوزه بنازند بر وجه معارف  
 شایع میان مردم مثل شکل استوائی مثلا پیش اگر شکل دیگر باشد مثل مثل من یا مستدک  
 و احوال این مثل امیر سیدش نخواهند دانست و بعضی مولا پیش خواهند ساخت بر  
 گوئی که غسل و جگر که امران در این واقع است مطلق است و مفید بپیدی نیست پس بنا  
 بر آنچه مذکور شد مراد از ان فردی خواهد بود از افراد غسل و جگر که شایع و معارف  
 مردم باشد و ظاهر است که شایع و معارف در غسل و جگر این است که ابتدا از جانب بالا  
 واقع شود نه از جانب اسفل پس غسل بر اوجیه واجب نامور بر باشد و او گویند که این  
 استدلال در بیان مراد بدین چهار نیست چه ظاهر است که شایع و معارف در غسل اعضا  
 اینست که با مراد بد باشد و حال آنکه شافعیان بوجوه ان بنسبتند جواب است که این تقصیر  
 مشرک است میان این دلیل و دلایل سابق که قوم ذکر کرده اند هر چه ایشان از آورد  
 ان بر دلایل خود جواب گویند جواب این دلیل نیز میتواند بود والله الهادی الخ  
 و در حدیثی که در بعضی کتاب طوی و عرضی روی نامعادم شود که از هر جانب  
 تا کجا میاید شست که چه در جمیع کتب فقهی مذکور است و در آنها پیش چون بر روی  
 که بغافل رسیده و بکران بر اوجیه بر آورده اند چنانچه در فطن بان و استنباط  
 ان از روایت خود را صفر میبندند مقام را مناسب گران دانستند مگر که جمیع فرق  
 اسلام سوای نه هری از علمای سنت که کوش را بر داخل روی دانسته اتفاق دارند بر  
 آنکه طول روی نه پاده از خصاص موی بشری طرف زفن که عبارت از سر نخندان باشد  
 نیست و عرض ان از وند کوش که بلندی بر کوش است تا وند دیگر کوش و خصاص در  
 منتهی رسد نگاه موی سر است خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینچنانست نگاه موی  
 پیش سر است که از دو جانب تا صیقل یعنی موی پیش سر بالا ای جهت گرفته بر دو روی که جنب  
 از دو بیاض طولانیست که از دو جانب میان سر آمده بالا رفته فرود آمده است و بخوا

منسوخ

و بنا بر این که در حدیثی

بنا بر مردم



بیل میاورد و چنانچه نگاه خوردن طعام دست راست را وسط ران و دست چپ را در کمر میسازد و  
 هنگام شستن این کوزه و امثال آنها را وسط ران خنثی را بر لب میگذارد تا در تکیه بر آن  
 بطرف نوبت بر حیوانات با وجود امکان شقوق دیگر پس میتوانند بود که ابتدا و حضرت  
 با علی بن ابی طالب باشد چنانچه ملایم بدتر در غسل اعضا که این حدیث بصدد  
 آن از حضرت نقل طفت اکثر علما بر آن حمل کرده اند و قابل بوجوه آن شده مگر جمعی  
 بجهت این که آنرا نیز واجب دانسته اند بلی اکثر ثابت شود که حضرت در ایفای بر آنچه قصد  
 فریب کرده اند دلیل و خوب میتواند بود و دعوی آن در معرض منع است همانطور که  
 که بیان فعلی باشد که فریب در آن قصد شده و از افعال وضو نیست آن لازم ندارد  
 که مقصود از آن نیز فریب باشد کلام حضرت که بعد از فرائع بیانی فرموده اند که هذا  
 وضو لا یقبل الله الصلوة الا بهر بان یغوی است که الا یقبل یعنی قبول نمیشود نماز فراود حدیث  
 مگر بوضو بیگانه مثل این وضو باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده که اصل  
 تکلیف بنیاه است با فل آنچه در عرف مماثل گویند از عهد تکلیف بر میتوان آمد  
 شاک نیست که با آنکه کیفیت از کیفیت فعلی تبدیل بکیفیت دیگر باید رفع مماثلت  
 نخواهد شد مثلا هرگاه غلامی ز جانب صاحب خود مامور شود بانکه کاری کند  
 کار یکدیگر کرده مکلف بنیاه از پیش نخواهد داشت که بوجه کار از وصار شود  
 که توان گفت مانند کار زید است نه آنکه بوجهی کند که از آن مانند نوی بان وضو  
 نباشد و گمان اینست که اگر بر این مطالب شد لال کند یا بگریه فاضل او بچگونگی  
 چندان دور نباشد بر این وجه که در علم بیان مقرر شده که مطلق منصرف بفرش  
 معارف پیشو یعنی هرگاه اسری بی بند بوضع و حالی از اوضاع و احوال آن برآید  
 ملایمان فرد معارف شایع از افراد آن خواهد بود چه اگر فرد دیگر مقصود بود  
 مفید نیست چنانچه مثلا هرگاه سبک بلام کوزه که خود گوید که از برای من گوید

هر چه در معرض بیان حضرت در آمده باشد کما فی حکوم بوجوبت که دلیل دیگر  
 نبوده باشد بر خلاف آن و این جماع اجماع دلیل است بر استیجاب اعتراف بهیچ شریعت  
 ماده نقص بر دلیل مذکور نتواند بود و یکی دیگر از دلایل که بوجوبت نقل شد  
 استدلال بوضو بیانی پیغمبر است صلوات الله علیه که بقصد تعلیم امت از ایشان  
 صادر شده است بر این وجه که حضرت در حین شستن روی مبارک در آن وضو با ایند  
 با علی کرده اند با با سفل نمینواند بود که ابتدا با سفل کرده باشد و الا ان واجب پیشد  
 علی الثبین بر امت چه در اتفاق دانند بر آنکه حضرت بعد از فراغ شدن از وضو بیانی  
 فرموده اند که هذا وضو لا تقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضو نیست که قبول  
 شود نماز بر حضرت عتق مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته شود و ما  
 آنکه هیچ یک از امت قایل بوجوب ابتدا با سفل علی الثبین شده اند و اتفاق امت بر  
 صحیح نیست پس ابتدا با علی کرده باشند و هر چه ایشان در آن وقت کرده اند بنابر  
 کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجب نیست پس ابتدا با علی  
 واجب باشد و بر این استدلال اراض کرده اند که میشود اند بود که ابتدای حضرت با علی  
 واقع شده باشد با این فرض که و اعمود شود که آن نیز جایز است ابتدا با علی واجب  
 نیست کما فی اگر از حضرت بر او جبر صادر شده باشد یا بشود از روی جبر ندانسته  
 که سکوت او بی وضو بیانی مذکور که ذکر آن نیز اشعاری بر آن دارد پس از فعل حضرت  
 بر آن وجه جویب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق بر امت بر خطا نباشد بل  
 اگر در روایت وضو بیانی تصریح با ابتدا با علی میشود استدلال بان بر مطلب مذکور  
 وجهی میباشد و بخاطر میرسد که بر تقدیر آنکه ثابت شود که حضرت در وضو بیانی  
 ابتدا با علی و وجه کرده اند نیز لکن بر وجوب آن نحو آمدیم که بعضی کتب بیان رد  
 افعال جبلی ایشان میباشد که با وجود امکان صدور آن بر تعویذ بکن بالطبع بر حق

راسته و در جابه ظاهر این بود که گفته شد: **تم مسح باین** در دست راسته و چپند  
 بعد مسح با پنجه یاری بود و در دست زاین وضو و فوج با فتره نیبانی اینچنینی مانند  
 بودتها پیش چون بر افوجها براد پیشد و هم این بود که حضرت مجید طویلی که در  
 دست یاری مانند بود مسح کرده باشد و مسح کف بقوی از آنجا این بنا شد بر وجه مذکور  
 برآمد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد بر آنکه مسح بیکطرف از آنجا نیست و بعد  
 فی الاماء مقرر بودت فخر بعدها با آنکه ظاهر اینست که راجع باشد بیدین و نشسته  
 باشدش بود بنا بر آنست که راجع است بیدین که در فتره پیشتر مذکور است یا بید  
 که در ضمن بیدین مذکور شده و در بعضی نسخها بعد از آن نقل بضمیر نشسته و بر آن نقل  
 احسانج شویچند مذکور و از آنجا برخلاف ظاهر نیست **الله اعلم بما شارق** لایند  
 دانست که جمهور علمای شیعه در شنیدن دو وضو واجب دانسته اند ابتدا باعلای  
 وجه یعنی اینکه ابتدا در شنیدن از جانب بالای رو که عبادت از شنکاه موی پیشتر  
 چنانچه مذکور شد واقع شود و سوسید برضی علم الهدی از این در بعضی از کتابها  
 ایشان که در جوان فایز شده اند گفته اند که میباید با تمام شسته شود از هر جای  
 که ابتدا واقع شود بجز پیش از جمله دلایلی که بر وجه بیان بر آورده اند یکی حدیث مذکور  
 است بر این وجه که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان تعلیم وضو واجب بود  
 اند و لهذا شویچ اعمال شنی شده اند پس اینچنین ایشان صادر شده باشد واجب  
 و این حدیث نا طوائف است با آنکه در شنیدن و ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی در  
 شنیدن دو واجب باشد اگر گویند بنا بر اینست که میباید که اعتراف باین معنی بر دست  
 این از آنجا بدست راست که حدیث صریح است در فوج آن از امام علیه السلام نیز  
 واجب باشد و حال آنکه بعضی از علما بوجوب این فائل شده اند پس هر چه در حدیث  
 برسد و در آن از آنحضرت دانسته باشد محکوم بوجوب خواهد بود و او این است که

در دست راسته و چپند  
 بعد مسح با پنجه یاری بود

در دست راسته و چپند  
 بعد مسح با پنجه یاری بود

حدیث

و نایب

براه میرند مثل ماهی و امثال آن و بعضی پاجون ساپرجو اناث گفته اند که ذکر  
 همیشه در فتره اول یا آنکه مشی و لغت بمعنی راه رفتن است و حرکت بشکم و امشی  
 نمیکویند بمشاکله همیشه فتره دوم است که در معنی خود مشتمل شده و ممکن است که  
 اعاده نیز در معنی خود استعمال یافته باشد چه اگر در حال است چپ مرتبه دیگر وقوع  
 نیافته بوده است پس بنام عینبار ثانوی منطبق باشد فارجه گوید صاحب کشتا  
 و اول سوره کف جاتی که نفسیه کوریه انهم ان بظهور واعلیکم بزجوکم  
 او یبیدوکم فی ملتهم الا پر که در باب اصحاب کف نازلست بنماید و معنی آنرا آن  
 وجه فریاد داده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سی صد و نه سال  
 وقوع یافته بود چون در آن مقام شدند که بواسطه تحصیل فونی که وسیله حصول  
 فونی جهنم عبادت ایشان بوده باشد کسی از خود همیشه فرسنادند بیکان آنکه همان  
 نماز دنیا نوس است جمعاً ایشان از شویش انهایناه بکف آوردند هنوز  
 یکی از ایشان خطاب بدیگر از کرده گفت سفارش کن با او را که بجوی سالوک نکند  
 که مردم شهر بحال ما و جای ما اطلاع یابند انهم ان بظهور واعلیکم بزجوکم بلبرخی  
 که اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شمارا با بیخ و جعی خواهند کشت او بید  
 فی ملتهم با عود خواهند فرمود شمارا بر دین باطل خود چون با عنقاد او اصحاب  
 کف اول مرتبه برین حق بودند و ذامان عقیده ایشان از الایش بکفر پاک بوده است  
 بیدوکم فی ملتهم را در این کوره بیدخواو کم فوی پنهم و بصیرو کم الیه نفسیه  
 است و گفته است که استعمال اعاده در این معنی در کلام عرب بسیار واقع است و هذ  
 عیان در العود بمعنی الضیر و ده اگر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعلا کذا و یبید  
 ابتدا ما الفعل پس بنام این که اعاده در این مقام که از امام علیه السلام وقوع بنا  
 فی وقت فعل توجهات مذکور صحیح باشد قدرتم صبح بنقیده ما بقیه بید

ایضا در حال دست زدن و واقع شده است

ندارد که زید و عمر و صد و آمد آمدیم از آنکه یا هم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری  
 آمده باشد و اگر با آن خواهند و اینها اینند که آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری واقع  
 شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان ایشان از آنکه اولاً در سابق بقایا نصیب  
 عطف میکنند مثل جاء زید و عمر که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمر بعد از آمدن زید  
 واقع شده بی فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده باشد و خواهند که و اینها اینند که  
 عطف مذکور را بیشتر از آن میکنند مثل جاء زید ثم عمر که یا بمعنی است که زید آمده  
 بعد از زمانی عمر و آمدن این معنی آخر از آنرا میگویند و ثم از برای این معنی <sup>عوض</sup>  
 و ظاهر است که در این مقام تراخی در میان افعال و ضومرا نیست بلکه موالات که نشان  
 افعال است و وضو شرط است پس تا چهارم را بجز در آن معنی تراخی نباید گرفت که بعد  
 باشد ثم اعاد الی غیر ذکر اعاده در این فطره بمشاکله فطره امین است که ثم اعاد  
 الیه می باشد چه ظاهر است که معنی اعاده که اشیاع تا نوشتند در ضمن ادخال دست چه  
 محض نیست چه ادخال اولی بدست است بوده و فوهم نشود که در در عا <sup>فای</sup>  
 مشاکله که عبارت از ابراد لفظی است و فطره از کلام با زاء معنی که لفظ مذکور  
 از برای این موضوع نیست تا مشاکل شود بجهت لفظان فطره یا فطره دیگر از کلام که  
 فریب او واقع است و لفظ مذکور اینجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن  
 مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط است که لفظیکه بواسطه مشاکله <sup>لفظ</sup>  
 در غیر معنی خود مشغول شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ  
 و چون اینجا مقدم نیست بر آن نمیتوان حمل کرد چه هیچ یک از علل عربیه این  
 شرط را مذکور ساخته اند بلکه برخلاف آن مخرج کرده اند چنانچه در باب ذکر <sup>مهم</sup>  
 فیهم من میثوق علی نظیر و منها من میثوق علی و جلیب که در مقام امثال مخلوق  
 انواع مختلف از حیوانات نازک شده و یا بمعنی است که بعضی از ایشان بشکم

مجموعه کتب فارسی

اعم از آنکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر سازند و تغییر از این حال بطلب و کلام صحیح  
 عربی است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر و تسلیم  
 این فرایب میتواند بود که عرض حضرت از فعل مذکور بقیه بر جواز آن باشد و اشعار  
 بر آنکه استغاثت در وضو حرام نیست خصوصاً که در این مقام نیز چون مقام تعلیم  
 است با ازان ندارد بلکه مقتضی آن نیز هست و الله اعلم فاسد لها علی و حمید من  
 اعلی الوجوه بدل در لغت معنی ارجاء ثوب امثال است یعنی فرود گذاشتن جای  
 و پرده و نقاب آنچه فاشدان باشد و از اینجاست که آنچه بر محقق و کجاوه و اما آن  
 میپوشند سدل میگویند و مراد اینجاست که این است برود و بعد از نشیب از قبل  
 استعاره تبعیه که عبارت از استعاره افعال و حرکات است یعنی فعلی یا نحو در کلام  
 مذکور شود و ازان معنی خواسته شود غیر معنی موضوعی که بواسطه شباهت  
 که معنی مذکور را معنی موضوعی کرده باشد و مراد با علی وجه جانب بالای  
 دوست یعنی حضرت ابی ذر که بدست زانست بود <sup>از فاش</sup> و در وقت مبارک در بچند  
 از جانب بالای رو که عبارت از دست نگاه موی پیش سر است از مخازن پیشانی  
 آنچه مسامحت است تا عذار چنانچه تفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی  
 ثم مسح بید الجانبین جمعاً در بعضی نسخ مذکور است حدیثی که ذکر این حدیث شد  
 بجای جانبین حاجبین بر او شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه از استنباه و سهو  
 کاتبانست و بیاید از آنکه لفظ تم در این حدیث در چند موضع که مذکور است  
 معنی خود که ترا حقیقت استعمل نیست بلکه بجز بدان معنی تراخی یافته است عمل شده  
 است و استعمال تم بر این وجه در کلام بلغا بسیار است مثل چه میگوید بستان  
 این اجمال آنکه هرگاه در عطف امری بر امری مجرّد اجتماع و مشارکت باشد از او  
 ضلی ضد میکنند و او عطف میکنند مثل جاء زید و عمر و که زید را بر او است



دست چپ خود را داخل قدم ساخت و کتاب بان دست برداشته بر دست راست  
 ریخت و مانند دست مبارک را بر همه جانبان ثواب بهم جا جا میشود بعد از آن تمام  
 کور دست راست را بغیر مرتبه دیگر بدست راست کتاب بر گرفت و بر دست چپ خود  
 ریخت و همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانبان  
 راند تا اب هر جا جا میشود و بعد از آن مسح کرده بقیه آنچه از رطوبت و در دستها  
 انحصار باقی مانده بود سر خود را و پامپهای خود را و اعادة نفس و دست را تا آنکه  
 این نازه بواسطه مسح بر نداشت پیشتر و قداغابضاج من ماء استلال کرد  
 اند باین که فعل خصر بر آنکه ای و درون غیر برای وضو ساختن از جمله استعانتی  
 که فقها در وضو ساختن مکرر دانسته اند نیست و گفته اند استغاثت مکرر  
 که در بگری است و دست این کس بر زد و این کس بیان وضو کند و در این است که ایضا  
 چه محقق نیست یعنی استخرج کوی بعد کمپوانند بود که مقصود مصنف تمام ظاهر  
 از جهت مذکور اشارت بیان باشد که فقها استغاثت را در وضو مکرر دانسته  
 اند که مقصود از این اباحت نماز باشد یا امری دیگر از امور دیگر که مشروط بوضو است  
 و عرض امام علی السلام چنانچه نظر بر او مشغول است حکایت وضوی حضور است  
 صلی الله علیه و آله بود و تعلیم آن بر او بی اباحت فعلی از افعال مشروط بوضو چنان  
 چه سگوش از ذکر فتنه که مذهب حق جز وضو نیست یا مشرطان بنی مؤمنان است  
 فعل امام علی السلام در این مقام اشعار بر عدم کراهت آنچه مکرر دانسته اند  
 یا شد و در حدیث اشعاری نیست بر آنکه فعل مذکور از پیغمبر صلوات الله علیه  
 آنکه تیر و روحال ارافه وضو واقع شده است تا بان میسک توان شد بلکه میتوان  
 گفت که حدیث صحیح نیست و این و در غیر از برای امام علی السلام نیز چه میتوان  
 بود که مقصود راوی از این کلام این باشد که حضرت در مقام احضار آب بر

تکلیف است که ایضا  
 در وضو مکرر  
 استغاثت  
 در وضو مکرر  
 استغاثت  
 در وضو مکرر  
 استغاثت

محمد بن محمد بن عثمان الملقب که عبارت از شیخ مفید باشد از احمد بن محمد اگر چه علماء  
رجال حکم بخرج و بعد از آن کرده اند اما شیخ زین الدین علی بن حمزه در این حدیث از  
تفاوتی دانسته و علماء را در حدیث حکم بخرج کرده است که با او هستند  
و الله اعلم از پدیر و محمد بن الحسن بن احمد بن زین الدین که شیخ علماء هم وقتیه و جلیل  
القدر و ثقیف و صاحب ضایف است از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علماء رجاء  
قد استندند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بود  
و علماء رجال هم در حدیث کرده و بعضی تفاوتی دانسته اند و صاحب تصنیفات بوده  
و از امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی علیه السلام هر سه حدیث نقل کرده  
از ابن ابی عمیر و رضا بن یونس زدی که صحیح المذهب و ثقیف است و جمیع علماء اتفاق  
کرده اند بر آنکه آنچه از روایات شده صحیح است کما هی که در طرفی با او ضعف نباشد  
از دلج عبدالله که مکتبی بابی المصیح بوده از فرزندان بن امین که گفت حکم لنا الامام ابو  
جعفر محمد بن علی الباقی علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
من ماء فادخل به الیه منی فاخذ کف من ماء فاسد لها علی وجهه من علی الوجبه ثم صحیح  
بیده الجانبین جمیعاً ثم اعاد البسر فی لانا فاسد لها علی الیه منی ثم مسح بیده الجوا  
ثم اعاد الیه منی لانا ثم صحیحاً علی البسر فضع بها کما صنع بالیه منی ثم مسح بقیته ما  
بقی بدیهه و راحه و لم یعد ما فی الانا ثم صحیح کل امر و ای امام علیه السلام  
در ضمن آغاز و هفت تا بر و انجام انجام مشتمل بر دو پیش و پیش اول حکایت کرد  
بیان نمود روزی امام یحیی را امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول  
خدا را بر این وجه که فدای بطلب نمود چون حاضر ساختند داخل ساخت دست  
خود را در آن داخل و آب کف بر گرفت و دست از بر روی مبارک خود از جانب بالا  
رو پیش راند دست مبارک را بر جانب رو تا آب همه جای او جاری کرد و بعد از آن

در حدیث جلیل القدر عظیم المراتب فقیه عالم بنی الحسن

و در حدیثی که در کتاب  
تفاوتی دانسته و علماء را  
در حدیث حکم بخرج کرده  
است که با او هستند

چنین نماز جمع کفاره گناهانست که از جمع تا جمعه از مصلی واقع میشود که مرکب  
 گناه شود و امثال این احادیث و روایات در این باب بسیار است پس ناچار است  
 که محمول شود و نویسد در این حدیث و در روایت اولی که ابی حنیفه را وی این بود بر  
 گناهان صغیره و اگر چه کلام خضر در این حدیثی مزه که بگویم ولد نهاده ظاهر در  
 عموم است اما علم ایشان نباید دانست که بعضی ایات قرآنی دلالت دارد بر  
 آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز منع گناهان صغیره میکند مثل این که هر چه از آن اجتناب  
 گناهان صغیره است و عن تکفیر عنکم تبتائکم و ندخلکم مدخل کفر بما یغفر الله لکم  
 ای مؤمنان از گناهان کبیره دوری را میخوانند نکوردید هله بنی هبام زیم ما با از آن  
 گناهان صغیره شما را داخل میکند شما را در مکان کرایه و خوش که عیار است از هبیت  
 غیر کشتنست تو هم نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره بجز بظرف فهم در آمد که نما  
 پنجگانه تکفیر گناهان صغیره میباشد اول این مشافات و ارد چه میتواند بود که  
 نماز تکفیر بعضی انواع گناه کند و اجتناب گناه تکفیر بعضی انواع دیگر اگر گناه  
 چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد بر چند نوع است بدنی و مالی و فعلی و قولی  
 و امثال این با آنکه بگویم کفر است از نماز و اجتناب گناه بر او در تکفیر گناه و دخلی است  
 با این معنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و بر این تقدیر مراد تکفیر هر یک از تکفیر  
 الجمله خواهد بود نه تکفیر با استقلال و توجیه بر این وجه که صغایر یک نماز تکفیر  
 است محمول شود بر صغایر کبیره که اجتناب از یکبار نکرده باشد مناسب مقام نیست  
 چرا که در بعضی احادیث تصریح بان واقع است که نماز تکفیر گناه کبیره میکند که  
 از یکبار نکرده باشد و این صریح است که نماز تکفیر گناه کبیره میکند که اجتناب از یکبار  
 نکرده باشد نمیتواند کرد و این ظاهر است **تجدید چهار** روایت کرده پسند  
 از شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر الطوسی قدس سره از شیخ بزرگوار عباد السلام

از شب یعنی اوایل شب چه زلفت ساعه است اول شب را میگویند فریب روز که کما به از نماز  
شام و خفتن باشد بگرسبتکه حسناست یعنی میادرت باعمال مسند رفع میکند  
بر طرف مینازد سبتا را یعنی کما هاترا افشخص گویند که این هاترا رسول الله  
یعنی این حکم از برای رفع کاه من است این رسول خدا حاضر فرمود که بل لجمع امتی کلام  
یعنی از برای نونهانیت بلکه از برای جمیع امت من است که نو یکی از ایشان پرسید  
شد که مراد چیست در این امر صلوات خیر است بیاید دانست که کما هاترا که این وحدت  
دلالت میکند بر آنکه میادرت نماز پنجگانه است که رفع آن نماید کما هاترا صغیر است  
چند بعضی احادیث دیگر دلالت دارد بر آنکه نماز رفع کما هاترا کبره میخواندند و چنانچه  
روایت کرده اند از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند  
ان الصلوات کفارات لما بینهن من الجنب لکما مر یعنی بدین سبب که نمازهای پنجگانه  
رفع میکند کما هاترا که از مصلی در مابین هر دو نماز صادر میشود مادام که از کما  
مجنبت باشد و هم چنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند ما من امر مسلم یحضره  
صلوة مکتوبه فیمسح بوضوئها و خشوعها و رکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب  
عالم بوضوئها یعنی حاضر شود در وقت نماز و نمازهای واجب بر بجا  
آورد آنرا بر وجهی که بشکون باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبادت  
از دلیل داشتن خود است در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخوشنوی معنی  
و هم چنین رکوع و سار برار کان نماز بر وجهی که بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد  
نماز او که بر وجه مذکور بجا آورده کفاره کما هاترا گذشتند او مادام که هر یک که بجا  
باشد و نیز روایت شده از آنکه علیه السلام صلوات الله الملك الاکبر ان الصلوات  
الحسن و الجملة الى الجملة کفارات لما بینهن من الجنب لکما مر یعنی بدین سبب که نمازهای  
پنجگانه کفاره نمازهای کما هاتراست که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر میشود و هم

از شب یعنی اوایل شب چه زلفت ساعه است اول شب را میگویند فریب روز که کما به از نماز  
شام و خفتن باشد بگرسبتکه حسناست یعنی میادرت باعمال مسند رفع میکند  
بر طرف مینازد سبتا را یعنی کما هاترا افشخص گویند که این هاترا رسول الله  
یعنی این حکم از برای رفع کاه من است این رسول خدا حاضر فرمود که بل لجمع امتی کلام  
یعنی از برای نونهانیت بلکه از برای جمیع امت من است که نو یکی از ایشان پرسید  
شد که مراد چیست در این امر صلوات خیر است بیاید دانست که کما هاترا که این وحدت  
دلالت میکند بر آنکه میادرت نماز پنجگانه است که رفع آن نماید کما هاترا صغیر است  
چند بعضی احادیث دیگر دلالت دارد بر آنکه نماز رفع کما هاترا کبره میخواندند و چنانچه  
روایت کرده اند از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند  
ان الصلوات کفارات لما بینهن من الجنب لکما مر یعنی بدین سبب که نمازهای پنجگانه  
رفع میکند کما هاترا که از مصلی در مابین هر دو نماز صادر میشود مادام که از کما  
مجنبت باشد و هم چنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند ما من امر مسلم یحضره  
صلوة مکتوبه فیمسح بوضوئها و خشوعها و رکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب  
عالم بوضوئها یعنی حاضر شود در وقت نماز و نمازهای واجب بر بجا  
آورد آنرا بر وجهی که بشکون باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبادت  
از دلیل داشتن خود است در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخوشنوی معنی  
و هم چنین رکوع و سار برار کان نماز بر وجهی که بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد  
نماز او که بر وجه مذکور بجا آورده کفاره کما هاترا گذشتند او مادام که هر یک که بجا  
باشد و نیز روایت شده از آنکه علیه السلام صلوات الله الملك الاکبر ان الصلوات  
الحسن و الجملة الى الجملة کفارات لما بینهن من الجنب لکما مر یعنی بدین سبب که نمازهای  
پنجگانه کفاره نمازهای کما هاتراست که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر میشود و هم

علی حیدر در آن تم اغسلت في ذلك الشهر خمس مرات كان ينبغي حبه در آن و كذلك  
 والله الصلوات الخمس لا تقى يعني فم بعزتك جلال پروردگار نیکه مرا بجز و دانستی فرشتا  
 است بر پیغمبر تا بشارت هنده باشم مرخلفا از ابر حجت بدهنایت او ترساننده باشم  
 ایشان از عذاب سخطی که بدست سینه که هر گاه بر چیزی یکی از شما مؤمنان از وضوی  
 خود یعنی از وضو فارغ شود هر چه بر زبان خدا بپنداری از اعضای او نگاهان را هم چنان  
 که هر چه بر کتف او درختان و چون در مقابل ابد خدا بر روی <sup>ظاهر</sup> روی باطن که عبادت از  
 فلانست یعنی روی بیدار آورد و در با خدای او در دست خود از مکان خود ناپاک سا  
 خدا بپنداری او را از نگاه او مانند کسی که در انوقت از نماز وضو له شده باشد بدست سینه  
 نماز پنجگانه نسبت به امت من بمنزله نفس سینه که بر روی سر کن چار هفت و گذاردن  
 بمنزله غسل کردن در آن نفس با چه کان میسر کسی که از شما بدین اوالوده باد تا س  
 باشد چون در وضوی پنج مرتبه در آن نفس غسل کند بدین خود را در آن شود با پاکان  
 میسر که چیزی از ادناس مذکور در بدن باقی ماند یعنی جای انگان نیست هم چنین این  
 بخدا قسم که حال نماز پنج وقت نسبت به امت من در پاک شدن از لوث نگاه بعد از ادناس  
 بعد از ادناس در اوقات ایشان کجا پیش کان بغای گناه نیست و روایت کرده اند  
 در سبب و لایه وافی هدایت الحسنات بدین السبب ان که شخصی از اصحاب  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از زنان نامحرم بغیر وجه حلال بوسه گرفتن بود و بعد  
 از عمل خویش ایشان شده بعضی حضرت سائند چنانچه حضرت عابد ایشان بود  
 مرصد و چنانچه شدند که تا که مجرب مثل ثانی شده و این است او در کرم الصلوة  
 طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات بدین السبب بغیر بر پای داری  
 عجم و امت خود را امر کن که بر پای دارند نماز و در طرف روز که عبارت از نصف  
 اول روز و نصف اخر است که گناه از نماز صبح و نماز ظهر و عصر باشد و در زلف

در این کتاب  
 در باب  
 وضو

شواغل از ابواب امثالان و در این مقام وجه دیگر نیز محتمل است که از روی مفهومی  
 برخواستند که بعضی فرکان کرده اند و مند هبت خود ساختند و آن است که گفته اند هر  
 از اعمال حسنه افعال نیکو که از بند مؤمن صدق و در میاید در آن نشاء بصورت  
 و فضو و امثال آن از بغم بهشتی که آمده خود را بر او جاوه میدهد و هم چنین اعمال سینه  
 بصورت عافیت عفا با شتی در آمده در مقام عذاب و پندای او در میاید و در قرآن  
 و حدیث نیز اشعاری با بغمی هستند پس میتواند بود که کلام همان مجاز مرسل باشد از قبیل  
 شبهه شیء باسم ما بول البه یعنی فرکان لفظ و اراده معنی در زمان اینده اهل بغمی حقیقی خواهند  
 شد مثل از آنی اعض خمر که خمر گفته شده و آنکو در خواسته شده و بر این تقدیر نیز او قد  
 و اطفو ها از شیخ مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان اینست که این وجه از وجه اول  
 سابق است باشد و الله اعلم بما ایش کلام مجاز نظام حضور در آخر حدیث که فاطمه ها  
 بصاوتکم یعنی رفع کنید ثقل کاهان خود را از خود بادا نماز صریح است در این که  
 نماز رفع کاهان میکند و ساقط پیانند عذابی را که با آن کابان مژ شب میشود و  
 قرآن مجید نیز با بغمی ناطق است چنانچه از ابوابی هادی این الحسنات بقیه است  
 بجمعه فهم در میاید چو اگر سو و ابیه مذکور چنانچه مذکور خواهد شد و است بر آنکه  
 مراد بحسنات نماز پنج گانه است و در بسنای از لطایف که بطرفی شبعه است نفل است  
 صحت رسیده اشعار با بغمی هستند از جمله در ابوابی حمزه مثالی است از بعضی ائمه  
 علیهم السلام و الشاء که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که ان سرود  
 فرموده اند که حضرت مقدسه مصطفوی صاوات الله علیه و آله فرموده است که و  
 الذی بعینه بالحق دیر و نذیر ان احدکم ليقوم من ضوئه فتساقط عن جوارحه الذ  
 فاذا استقبل الله بوجهه قلبه لم يقبل و علیه من ذنوبه شیء یوم ولدته امه امنا  
 منزله الصلوات الخمس لانی که هر جا بر علی احدکم فایظن احدکم فایظن احدکم لو کما

در این مقام وجه دیگر نیز محتمل است که از روی مفهومی برخواستند که بعضی فرکان کرده اند و مند هبت خود ساختند و آن است که گفته اند هر از اعمال حسنه افعال نیکو که از بند مؤمن صدق و در میاید در آن نشاء بصورت و فضو و امثال آن از بغم بهشتی که آمده خود را بر او جاوه میدهد و هم چنین اعمال سینه بصورت عافیت عفا با شتی در آمده در مقام عذاب و پندای او در میاید و در قرآن و حدیث نیز اشعاری با بغمی هستند پس میتواند بود که کلام همان مجاز مرسل باشد از قبیل شبهه شیء باسم ما بول البه یعنی فرکان لفظ و اراده معنی در زمان اینده اهل بغمی حقیقی خواهند شد مثل از آنی اعض خمر که خمر گفته شده و آنکو در خواسته شده و بر این تقدیر نیز او قد و اطفو ها از شیخ مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان اینست که این وجه از وجه اول سابق است باشد و الله اعلم بما ایش کلام مجاز نظام حضور در آخر حدیث که فاطمه ها بصاوتکم یعنی رفع کنید ثقل کاهان خود را از خود بادا نماز صریح است در این که نماز رفع کاهان میکند و ساقط پیانند عذابی را که با آن کابان مژ شب میشود و قرآن مجید نیز با بغمی ناطق است چنانچه از ابوابی هادی این الحسنات بقیه است بجمعه فهم در میاید چو اگر سو و ابیه مذکور چنانچه مذکور خواهد شد و است بر آنکه مراد بحسنات نماز پنج گانه است و در بسنای از لطایف که بطرفی شبعه است نفل است صحت رسیده اشعار با بغمی هستند از جمله در ابوابی حمزه مثالی است از بعضی ائمه علیهم السلام و الشاء که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که ان سرود فرموده اند که حضرت مقدسه مصطفوی صاوات الله علیه و آله فرموده است که و الذی بعینه بالحق دیر و نذیر ان احدکم ليقوم من ضوئه فتساقط عن جوارحه الذ فاذا استقبل الله بوجهه قلبه لم يقبل و علیه من ذنوبه شیء یوم ولدته امه امنا منزله الصلوات الخمس لانی که هر جا بر علی احدکم فایظن احدکم فایظن احدکم لو کما



کتاب از گناهان باشد بطرفی مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظ است و اراده معنی  
از آن غیر معنی که لفظ مذکور از برای آن وضع کرده اند بپایان حظه نشیند گناه باشد  
بلکه بعد از مسیبت چه گناه سبب افروختن افش و زنج است بجهت ایشان و بر این  
نقد بر این لفظ آوردن و موافقا طغی و هار شیخ خواهد بود چنانچه استعاره محتاج  
تر شیخ است و ذکر شیخ بعد از او میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی شیخ میاورند که  
عبارت از ذکر ملا یمان معنی حقیقی باشد و کلام با وجود اراده معنی مجازی از لفظ  
چنانچه در شرح حدیث آمده است که لکن بپایان زواج طاهره بر زبان  
میخیزد بیان حضرت مقدس بنوی صلی الله علیه و آله جار شده گفتند که اطول کن شیخ  
ذکر بد است و شیخ گوید نقل است که فرسایام رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه  
و آله خطاب با زواج طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان جاری ساختند یعنی هر کدام که  
در از دست نهد پیشتر من در سفر خوب ملحق خواهد شد و در از دست نهد رحلت خواهد  
کرد ایشان کلام حضور را بر ظاهر حمل کرده دستهای خود را بر هم میباشند که دست  
هر کدام در از دست نهد باشد و آنست که صاحب آن زود تر فوت خواهد شد تا آنکه اول آن  
از جمله ایشان بیجا و است و بعد از آنست که صاحب آن رحلت نمودند آنستند که مراد  
حضور باین کلام معنی ظاهر نیست بلکه معنی مجاز نیست که از آن اراده شده است این  
وجه که بد گفته شده است و سخاوت خواهد شد از روی مجاز و از اطولت بدین یاد  
ان اراده شده بوسیله شیخ و اگر کلام بر استعاره نمیشد محمول شود بر آن کتابت  
در مفرات چندان دور نخواهد بود بر این وجه که هر یک از اطفال و بزرگان و  
حقیقی مستعمل باشد و نشیند شده باشد بر همتان حالیکه حاصل است عین با بعد  
از اوردن بگناه و وضع اضحاک از خود با او نماز همتان حالیکه شخصیت که بر پشت خود  
آفته بر افروخته است و خود را در معرض سوختن و هلاک شدن او زده پس بنشاند

و در این کتاب  
تفسیر و تخریج  
و تفسیر و تخریج  
و تفسیر و تخریج

که او در کلام حذف نمایند بواسطه شباهتی که بهم میرسانند کلام بشرط  
 و جزا چنانچه مولانا سعد الدین نفا از این و آخر مجتبی نصر از کتاب طول بصریح  
 بان کرده و در بعضی از کتب شیخ بن مذکور است و ما سخن فیه از آن قیل است چه قصد  
 شده اتصال و تقبیله ملک بدخول وقت نماز پس حذف منقلبات حال مذکور  
 جان باشد بین بدی الناس صاحب کتاب در سوره جبرائیل آورده است که گاهی  
 عرب میگوید جلست بین بدی فلان یعنی نشستم میان دو دست فلان مرادش فای  
 طرف راست و طرف چپ او نزدیک با و درود تا مبدأ طرف راست و طرف چپ  
 که در سمت راست است چپ است مجاز است از قبیل همیشه شیء باسم مجاور که لفظ را  
 که از برای معنی موضوع است که میکنند از آن معنی میخواهند که مجاور و مقاربت  
 آن معنی است چنانچه زاد پیر که در اصل معنی شتر است که مراد از آن بار میباشند  
 معنی مراد استعمال میکنند که عبارت از نوشته است فوموا الاقرانکم الیه او فدا  
 علی ظهورکم فاطفوها بصاوتکم نشین کرده است گناهان ایشان را در اهلک و اغلا  
 ایشان باشد که چون در گرفت نرو خشک و از چنگ او خلاصی نیست و اثنی عشر  
 و گناهان خواستند است از قبیل استغاره مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است  
 مشبه مثل استغرافی الحمام که اسد گفته شده و در جمل شیخ <sup>بسیار</sup> شبیه شده و هر یک از  
 او فدا و فاطفوها و شیخ اند که عبارت از ذکر ملائمت مشبه به است در کلام  
 بی ذکر مشبه چنانچه اطفال از ملائمت ایشان و حاصل معنی است که در خبر بد و  
 نگوید بسو گناهانی که بر پشت خود یار کرده اند و مانند چپکه بیلای حوز اثنی  
 گرفتار شده باشند و نرو خشک خود دارد معترض احوالی او دیده و در معرض اهلک  
 او در آمده اند و بیک و بد خود را اهدا صدقاتشان ساختند پس رفع کشتن ثقل از  
 از خود بنماز چنانچه منشا شد شواغل اثنی عشر با این امثال آن و میتوان بود که

که در سوره جبرائیل

التاس فوموا الى هوانكم التي اوفدتموها على ظهوركم فاطفوها بصوابكم تخرج  
 كلام معجز نظام در ضمن آغاز و بکمال پیش و انجام اشخاص مشتمل بر دو پیش و پیش  
 اقل شنیدم از پند زنگوار خود که آن سرور روایت بنکر و از پند عالم غذا خود  
 علیها السلام که گفت رسول خدا صلاوات الله علیه را فرمودند که نباشد نماز  
 که برسد وقت آن مگر آنکه نماند که ملک در برابر مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازها  
 پنجگانه که چهار رکوع پیشین و یکین و شام و خفتن است داخل شود ملک از  
 ملائک آسمان در برابر مردم می که بنا بر تکلیف رانده اند اما خدا کند که ای مؤمنان  
 بر خیزید بجانب ایشاهی که بواسطه او کتاب معاصی و مبادرت با مؤمنان است  
 پشتهای خود بر او فرود خنداید پس فرشتگان اینها را بکند و نماز یک بروردگار شما  
 بر شما فرض کرده است پیشین و هر ما امر صلاه بحضور و هم ما من و این کلام زاید  
 و این امر از حروف زاید و کلام بواسطه ناکند حکم است پس من انجام من ناکند یعنی باشد که  
 از ظاهر میشود و هیچ یک از معانی آن مثل ابتدا پیش و بعضی از آن مراد نیست الا  
 نادى ملك الاحرف است شناس است مستثنی منه یعنی امریکه فاجدا الا ان استنشاست  
 محل وقت جمله نادى ملك که جمله حال است قائم مقام او است و کلام در این تقدیر  
 است که حاضر وقت الصلاه علی حاله من الاحوال الامقار النذیه الملك که حاله  
 من الاحوال که مستثنی منه است در کلام محذوف است و نادى ملك که مستثنی است  
 بجای آن گذاشته شده و محل اعراب آن با و داده شده است و این قسم استنشاست  
 مفرغ میماند چه عامل از عمل در مستثنی منه فاعل شده و مشغول بعمل در مستثنی  
 اگر گویند هرگاه فعل ماضی حال فاعل شود تا چار است که و او وقت بر سران در ابتدا  
 و اینجا در بنامه پس چون تواند بود که نادى ملك جمله حالی باشد جو این است  
 که هرگاه ضد کند یعنی ازین رانده فاعلا از او در معنی با قبل بخور کرد و اند

کتاب  
 معجزات  
 ملائک  
 پیشین

مزارعه و مسافات و امثال آن گاهی که غرض خودی بان مغلوب نباشد اشیا  
 بحدی نخواهد داشت هشتم در سب بدخبر بر کتاست بمردم از رفتار ایشان که  
 منضم انشباع خلواست زهم خوف نرساست از منقط و غضب الهی که در پیش دوم  
 ذکر مرثیه آن معلوم شدی همراهمند و در جابر حث غیر متناهی که در پیشی رقم در  
 ضمن احادیثی که در مرثیه هم و امید مذکور شد مرثیه آن معلوم شد و این صفا  
 ده گانه که مصداق نیک عشره کامله میخوانند بود چون بدیده و بصر ملاحظه شود  
 ظاهر میشود که از امتهای صفا از باب عرفان و اصحاب سیر و سلوک است هر از انصاف  
 بان روزی باد باینتی والد الا بمجاد محمد ستم و ثابت شده است هینده که متصل  
 بشیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله از موسی بن منوکل از علی بن الحسن بن سعید بن ابان  
 که از زاریان حدیثند و در کتب جالی حج تعدیل ایشان شده از احمد بن محمد بن خالد  
 بن عبدالله بن محمد بن علی البرکة المکنی بابو عبدالله که از اصحاب امام رضا علیه السلام  
 و ادراک صحیح امام موسی علیه السلام نیز کرده اگر چه بعضی علماء رجال ضعیفند  
 اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم بعد التشریح کرده و شیخ جمال الدین مظفر علیه  
 الرحمه در خلاصه رجال میگوید و الا اعتماد عندی علی قول شیخ ابی جعفر الطوسی  
 ز تعدیل اربعه عبدالله بن عبدالله بن هفانی الباسطی که از صفای رجالند و در  
 حدیث کتابی باو دست یافته از او اصل زبانه آن که از رجال حدیث است و احوال  
 معلوم نیست از عبدالله بن سنان بن ظریف کوفی که ثقة و جلیل القدر بود و خواننده  
 مهنگ و منصور و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام  
 بوده و ادراک صحیح امام موسی کاظم علیه السلام نیز نموده از امام مجتهد طوسی  
 جعفر الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند معشایی بحدیث عن ابی عبدالله  
 قال قال النبی صلی الله علیه و آله ما من صلوة یحضر و فیها الا نادى ملک بن

در بیان حدیث غالیه  
 در بیان امام حسن و امام حسین

که قلبش را از اعضا است پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه ایه و کرمه و آیه  
 الصّاوۃ الذّکرینی بنو اشعار بان دارد چه که مفسر ذکّر و ادراک این ایه تفسیر میکرد  
 اند یعنی بر پای و در بد نماز را بواسطه فکر من و مقرر است که مقصود اشرف از وسایل  
 میباشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول استنجیم  
 ذکر است و مراد بد ذکر که کورسای نیست چه که فلیوح و لغت فکر است و الفاظی که ذکر در  
 ان محفوظ است بیست و نه باشد از باب حال کلمه لا اله الا الله و الخیار کرده اند بنا  
 بر چند وجه که مقام کنجایش ذکر ان ندارد و هر چه که در آن از جمله یکی است که حرف  
 ان از حرف اشرف است که لفظ الله است مرکب یافته و حروف یکانه در میان آمده و  
 ذکر حق که ایشان از انهای مقام است و در ضمن ان بیشتر محفوظ میشود و هر حرف  
 ان حرف شفوی که محتاج بحرکت نیست و در میان مردم بر وجهی بان پیام نمود  
 که کسی اطلاع حاصل نشود بخلاف آن که در دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله  
 اکبر و امثال ان گفته بر این وجه است پس آنکه اشغال ان بهر حال که اشرف حروف می  
 است و قوام جمیع حروف باوست چنانچه هولا ی حروفش گفتند و در میان حروف  
 او را قطب بگویند بیشتر است از سایر حروف چهار مرتبه اشغال بان باعث شده  
 بخصی الهی است و سنجاری از شداید عذاب است که لا اله الا الله حصی فن دخل  
 امن من عذاب و بعضی جوید تکرار بنویسند که ابرار ان منجر بطول کلام میشود  
 نظر اعتبار است که عبرت عباد است چنانچه در قران مجید وارد است که فاعزوا  
 با اولی الا بضار یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از مشاهده مصنوعات الهی چنان  
 صبر و بینایی هفتاد مغز کرد بچگونگی که فکان نظم حکمت عبادت از است و مراد  
 بچگونگی امر نیست که مضمون صلاح دنیا و آخرت باشد با صلاح اخیرت منها از علوم بها  
 اما امور که مضمون صلاح دنیا باشد مثل علم و ادب و شرف و ثروت و نکاح و طلاق و

در تمام کلمات این کلام

و قد اید  
 محسن

و کلام  
 و کلام  
 و کلام

صفایست که ایشان بان متصف میباشند چه اول آن صمت مسکوت که از باب  
 تحقیق باب ثخانی دانسته اند و میباید بسیار دعا باشد آن کرده و مصنف نام ظلم  
 مشوی گفته است مشوی صمت عادت کن که از یک گفتگوش بشود زنا را این سخن  
 الحنک دوم جویم و کم خوردند که کلید خزانه منیگو بیهاش گفته اند ستم بغیر  
 نفس است در عبادت پروردگار خود بر روزه داشتن و بر پای بودن شب که کتاب از  
 نماز شب نماند در اینست و بعضی از جاهلان صومناکان بر روزه اند که عارفان و اهل  
 بعد از آن مستغنی اند و ایشانرا چون ترک تغذیات بنا نموده اند و فریب بمیدان  
 است بلکه با اعتقاد باطل خود هم در شد بان حاجت نیست و بان مکلف نیستند بان  
 اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی از ازار باب و صوم عرفان استغنی  
 ازان حاصل مییورد در معرض آن تکلیف نیست و حضرت مقدس بنوی مصطفوی  
 بودند که خدا شنای همه با پیمان با او تمام است و حال آنکه انقدر منحل مشقت تمام  
 میشد که در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم بظهور میسرید و الا جناب و لا بیای  
 مرخصی مییوند که انهای سلسلههای ایشان هر با دست و طرفی هر سلسله  
 که میباید قدس منوی شود صراط المستقیم منبذ است و بصحت پیوسته که اجتناب  
 هر شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده اند و هم چنین هر یک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب  
 عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکردند چنانچه از ملا  
 کتب سیر و نوار پنج صد فان بظهور میسرید چهارم فکر است که در حدیث وارد شد  
 است که تفکر ساعده خیر من عبادت استین سنده یعنی صرف کردن ساعده از ساعات  
 عمر در فکر خدا شنای و امور که بان تعلق داشته باشد بهتر است از خدای تعالی  
 از عبادت شصت ساله و بعضی کابر گفته اند سبب اینکه مرشد فکر بر مرشد عبادت  
 در جهان نافذ است که فکر عمل فایست و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شاک نیست

بجای آنکه در این کتاب  
 در بیان عبادت و معرفت  
 خداوند تعالی

در بیان عبادت و معرفت  
 خداوند تعالی